

راهبرد آمریکا در مبارزه با تروریسم و تأثیر آن بر گسترش ناامنی‌های داخلی پاکستان (با تأکید بر فعالیت‌های طالبان پاکستانی)

صفر علی خالدیان^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱۰/۰۲

تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۱/۱۲/۲۱

صفحات مقاله: ۶۰ - ۹

چکیده:

با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نبرد با تروریسم به یکی از اصول محوری سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد و سیاست‌های تهاجمی علیه برخی کشورها در دستور کار قرار گرفت. راهبرد آمریکا در مبارزه با تروریسم بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، پاکستان را با تحولات جدیدی مواجه نمود. بعد از این رویداد پاکستان خود را به صورت حامی اهداف آمریکا نشان داد و در دوازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، رسماً پایان حمایت خود را از طالبان اعلام نمود و به ائتلاف جنگ علیه تروریسم پیوست. از نظر هدف، پژوهش حاضر از نوع کاربردی با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی در پی پاسخ به این سؤال اصلی پژوهش است که "چرا راهبرد مبارزه با تروریسم آمریکا باعث گسترش ناامنی در پاکستان از سوی طالبان پاکستانی گردید؟" این سؤال با استفاده از نظریه‌ی اتحادها و ائتلاف‌های نظامی مورد بررسی قرار گرفت. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که ورود پاکستان به ائتلاف نبرد با تروریسم تحت رهبری آمریکا علاوه بر بازتاب منفی در سطح افکار عمومی پاکستان، سبب واگرایی پشتون‌های طالبانی با دولت پاکستان شد و ائتلاف گروه‌های رادیکال پشتون در دو کشور افغانستان و پاکستان حول محور «تحریک طالبان پاکستانی» را در پی داشت. بنابراین، راهبرد مبارزه با تروریسم آمریکا در پاکستان و حملات هواپیماهای بدون سرنشین به مناطق قبایلی این کشور سبب ایجاد اهداف و منافع مشترک برای گروه‌های به اصطلاح جهادی شد و همین امر سبب شد تا این گروه‌ها اقدامات خود را در داخل مرزهای پاکستان متمرکز سازند که نتیجه‌ی آن گسترش ناامنی‌های داخلی در حوزه‌ی سرزمینی پاکستان می‌باشد.

* * * * *

واژگان کلیدی

راهبرد، راهبرد مبارزه با تروریسم، حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، طالبان پاکستانی.

مقدمه

در سال‌های پس از جنگ سرد و به‌ویژه در دهه‌ی نخست هزاره‌ی سوم، موضوع تروریسم و لزوم مقابله با آن حجم زیادی از طرح‌های تحقیقاتی، سیاست‌های نظری و راهبردهای عملی آمریکا را به خود اختصاص داد و بهانه و توجیه اصلی برای لشگرکشی‌های مداوم این کشور به مناطق حساس و راهبردی جهان از جمله خاورمیانه را فراهم کرد؛ برنامه‌ها و اقدام‌هایی که هزینه‌های انسانی و اقتصادی سنگینی را خصوصاً بر کشورهای منطقه تحمیل کرد. پاکستان نیز از زمان استقلال تاکنون نقش اساسی در پیشبرد اهداف و راهبردهای آمریکا در قاره‌ی آسیا ایفا کرده است. در واقع، پاکستان همواره به‌خاطر موقعیت ژئوپلیتیکی خود به‌عنوان کشوری که مناطق خاورمیانه، آسیای مرکزی، آسیای جنوبی و چین را به هم متصل می‌سازد، در محاسبات آمریکا نقش کلیدی داشته است. در جریان مبارزه با تروریسم بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا بر این اصل واقف بود که بدون توجه به مسائل پاکستان و تحولات داخلی این کشور نمی‌تواند اهداف و راهبرد خود را در خصوص مبارزه با تروریسم تعقیب نماید، از این رو، در راهبرد نبرد با تروریسم، پاکستان به‌عنوان مهد تفکر طالبان دارای نقش و جایگاه کلیدی بوده و به نام شریک آمریکا در نبرد با تروریسم مطرح شد و نبرد با طالبان نه تنها به حوزه‌ی جغرافیایی افغانستان محدود نشد، بلکه عملاً به داخل مرزهای پاکستان نیز کشیده شد و این کشور نیز گرفتار بحرانی به نام «طالبان» گردید. در این رابطه اعتقاد بر این است که اقدامات دولت پاکستان در راستای راهبرد مبارزه با تروریسم آمریکا موجب شد تا طالبان پاکستان در رویارویی با دولت و ارتش پاکستان قرار گیرند و این کشور را ناامن نمایند. حال، چرا همکاری پاکستان با آمریکا در راستای راهبرد مبارزه با تروریسم سبب گسترش ناامنی‌ها در حوزه‌ی جغرافیایی پاکستان از سوی طالبان پاکستانی گردید؟ سؤالی است که در این پژوهش مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بنابراین، فرضیه‌ی مقاله این است که «اقدامات و

تعاملات پاکستان با آمریکا در راهبرد مبارزه با تروریسم، موجب شکل‌گیری اتحاد و ائتلاف میان گروه‌های طالبان و هم‌افزایی قدرت و تشدید اقدامات آنها گردید و پاکستان را با ناامنی و چالش مواجه نمود». این موضوع با استفاده از نظریه‌ی «اتحادها و ائتلاف‌های نظامی» مورد بررسی و کنکاش قرار می‌گیرد.

مبانی نظری پژوهش

نظام بین‌الملل محیطی است که واحدهای سیاست بین‌الملل در آن عمل می‌کنند. هدف‌ها، خواسته‌ها، نیازها، ایستارها و رفتار این واحدها به طور عمده تحت تأثیر توزیع کلی قدرت در این نظام و قواعد حاکم بر آن قرار دارند. سمت‌گیری و اعمال نظر سیاست‌گذاران برای حل مشکل یا تغییر در محیط، تماماً برون‌دادهای سیاست خارجی محسوب می‌شوند. سمت‌گیری عبارت از «ایستارها و تعهدات کلی یک دولت در برابر محیط خارجی و راهبرد اصلی آن برای تحقق هدف‌های داخلی و خارجی و مقابله با تهدیدات مستمر می‌باشد». راهبرد یا سمت‌گیری کلی یک دولت در یک تصمیم نمایان نمی‌گردد، بلکه از سلسله تصمیمات متوالی معلوم می‌شود که در تلاش برای انطباق هدف‌ها، ارزش‌ها و منافع با شرایط و ویژگی‌های محیط داخلی و خارجی اتخاذ شده‌اند. (هالستی، ۱۳۷۳: ۱۶۶-۱۶۳) با بررسی ساختار قدرت و نفوذ و رفتار واحدهای سیاسی در نظام‌های بین‌المللی مختلف، بدون در نظر گرفتن زمینه‌ی تاریخی می‌توان حداقل سه سمت‌گیری بنیادین (راهبردهای سیاسی) را مشخص ساخت: انزواطلبی؛ بی‌طرفی و عدم تعهد؛ اتحاد و ائتلاف.

(۱) انزواطلبی

کشورهایی که راهبرد انزوا را در ابعاد سیاسی و نظامی تعقیب می‌کنند، دخالت خود را در بیش‌تر مسائل نظام بین‌الملل به حداقل می‌رسانند. مشخصات راهبرد انزواگرایی سیاسی و نظامی عبارت از «سطح نازل درگیری در بیش‌تر زمینه‌های موضوعی در نظام، میزان مراودات دیپلماتیک یا تجاری با دیگر جوامع و واحدهای سیاسی و تلاش برای بستن دروازه‌های کشور بر روی شکل‌های گوناگون نفوذ خارجی می‌باشد».

سمت‌گیری‌های انزواگرا اغلب بر این فرض مبتنی است که دولت از راه تقلیل مرادواتش با دیگر واحدهای نظام، یا از راه حفظ تماس‌های دیپلماتیک و بازرگانی با خارج و در عین حال مقابله با تمامی تهدیدات تصویری یا بالقوه از طریق حصارهای قانونی بر گرداگرد کشور می‌تواند به بهترین وجه از امنیت و استقلال بهره‌مند شود. (طارم سری، ۱۳۶۸: ۵۳) در مورد پاکستان باید توجه داشت که این کشور از ابتدای استقلال با مشکلات عدیده‌ی اقتصادی و تهدیدات عمده‌ی خارجی مواجه بوده است و درگیر سه جنگ اساسی شد که حتی به تجزیه‌ی این کشور نیز منجر شد. استقلال این کشور با تهدیدات و هراس همراه بوده و این کشور را از نعمت امنیت ملی از همان آغاز بی بهره ساخت. بحران هویت، مشکلات عدیده‌ی اقتصادی، اجتماعی، و... باعث شد تا راهبرد انزواطلبی در سیاست خارجی پاکستان معنا و مفهوم نیابد و نگاه دولتمردان این کشور همواره در پی کسب حامیان خارجی به‌ویژه کسب حمایت آمریکا متمرکز گردد. این در حالی بود که به عکس، آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم ثروتمندترین و کامرواترین دولت جهان بود. پاکستان همواره در رقابت با هند تمام عزم خود را به‌کار گرفته تا در انزوا قرار نگیرد و شاید یکی از علل اساسی همراهی این کشور با آمریکا در مبارزه با تروریسم برای خارج شدن از انزوای ناشی از کودتای ۱۹۹۹م. بوده است.

۲) راهبرد عدم تعهد و بی‌طرفی

در هیچ‌یک از این دو راهبرد، دولت از توان نظامی و حتی احیاناً حمایت دیپلماتیک خود برای پشتیبانی از اهداف دولت دیگر استفاده نمی‌کند، اما شرایط اتخاذ این دو راهبرد متفاوت است. به طور سنتی در مورد تفاوت‌های «میان بی‌طرفی»^۱ و «گرایش به بی‌طرفی» و «عدم تعهد»^۲ ابهاماتی وجود داشته است. به یک مفهوم، همه‌ی آنها به نوع واحدی از سمت‌گیری سیاست خارجی اشاره دارند که بر اساس آن یک دولت توانایی‌های نظامی و گاه حمایت‌های دیپلماتیک خود را برای مقاصد دولتی دیگر به کار نخواهد گرفت. هر چند عدم تمایل برای به

1 Evenness

2. Nonalignment

کارگیری توانایی‌های نظامی در جهت مقاصد دیگران معیار عدم تعهد به‌عنوان یک راهبرد سیاست خارجی محسوب می‌گردد، اما در مورد وضعیت‌هایی که سبب می‌شوند تا دولتی سیاست عدم تعهد را اتخاذ کند، برخی تفاوت‌ها وجود دارد. بنابراین، اینجاست که «بی‌طرفی» و «گرایش به بی‌طرفی» معنای مشخص پیدا می‌کند. منظور از بی‌طرفی وضعیت حقوقی یک دولت در مناقشات مسلحانه می‌باشد. طبق قوانین بین‌المللی مربوط به بی‌طرفی، یک دولت غیرمتحارب در زمان جنگ دارای حقوق و تعهدات معینی است که به دولت‌های متحارب تعمیم نمی‌یابد. (طارم سری، ۱۳۶۸: ۵۸-۵۶) البته در باب عدم تعهد، امروزه متداول‌ترین شکل آن در میان دولت‌هایی مشاهده می‌شود که به ابتکار خود و بدون تضمین دولت‌های دیگر از قبول تعهدات نظامی در قبال مقاصد و هدف‌های قدرت‌های بزرگ امتناع می‌ورزند. به‌طور کلی به نظر می‌رسد عدم تعهد بیش‌تر به‌عنوان یک سمت‌گیری در مقابل برخوردهای میان دو بلوک شرق و غرب باشد تا به‌عنوان یک راهبرد واقعی در برابر تمام موضوعات مطرح در نظام بین‌الملل یا در مناطق مختلف جهان. (طارم سری، ۱۳۶۸: ۵۹-۵۸) پاکستان با وجود این که در سازمان‌ها و مجامع جهانی مانند سازمان کنفرانس اسلامی، اکو، سارک^۱، بانک توسعه‌ی آسیا و از همه مهم‌تر در جنبش عدم تعهد عضویت دارد، اما این کشور همواره به‌خاطر هراس و ترس ویژه‌ای که بر سردمداران آن حکم فرما بوده، در بسیاری موارد برخلاف میل خود در بحران‌های منطقه‌ای وارد شده است که نمونه‌ی بارز آن همکاری گسترده با آمریکا در جنگ علیه تروریسم می‌باشد. بنابراین، این راهبرد نیز با وجود عضویت پاکستان حتی در جنبش غیرمتعهدها در رویکرد خارجی این کشور عملاً وجود نداشته و موضوعیت ندارد.

۳- نظریه‌ی ایجاد ائتلاف و اتحاد

ائتلاف^۲ از جمله مفاهیم و واژه‌های سیاسی است که هر روز در خبرهای سیاسی و بین‌المللی رسانه‌ها یا در سخنان سیاستمداران و فعالان سیاسی تکرار می‌شود. واژه‌ی ائتلاف به

1 South Asian Association for Regional Cooperation (SAARC)

2 Coalition

لحاظ لغوی یعنی مجتمع گردیدن، با همدیگر الفت گرفتن و پیوسته شدن. (دهخدا، ۱۳۷۳: ۳۱۶۵)

از نظر اصطلاحی در عرصه‌ی سیاست «ائتلاف، توافقی میان دو یا چند طرف برای حمایت از یکدیگر به منظور پیشبرد منافع متقابل است». ائتلاف‌ها دارای اشکال مختلفی هم‌چون دو جانبه^۱ و چندجانبه^۲، سرّی و علنی، ساده یا دارای سازمان پیچیده؛ کوتاه مدت یا درازمدت می‌باشند. هم‌چنین کاربرد ائتلاف در دو سطح سیاست داخلی و بین‌المللی رایج است. در سطح بین‌المللی منظور از ائتلاف «همبستگی و همکاری چند کشور مختلف برای نیل به یک یا چند هدف مشترک است». ائتلاف‌های بین‌المللی زمانی شکل می‌گیرند که چند کشور عمدتاً هم فکر برای تحقق اهداف مورد نظر با هم به همکاری بپردازند. کشورهای عضو ائتلاف ممکن است برای همکاری با هم یک موافقت‌نامه‌ی رسمی امضا کنند، یا این که بدون وجود هرگونه توافق مکتوب در پی تحقق اهداف مورد نظر برآیند. مفهوم «اتحاد»^۳ نیز در بسیاری از منابع به همان معنا و مفهوم ائتلاف به‌کار برده شده است و «در برگزیده‌ی قرارداد رسمی، سرّی یا آشکار بین دو یا چند دولت است که در صورت بروز جنگ و نظایر آن متعهد به کمک‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی به یکدیگر می‌گردند». معمولاً دولت‌های تشکیل‌دهنده‌ی اتحاد دارای اهداف مشابه در ابعاد سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژی و فرهنگی هستند. اتحادها ممکن است کوتاه‌مدت و یا درازمدت، ساده و یا پیچیده باشند. هم‌چنین اتحادها ممکن است برای جلوگیری از یک جنگ و یا پیروزی در یک جنگ منعقد گردند. حکومت‌هایی که درصد ایجاد ائتلاف‌های دیپلماتیک یا اتحادیه‌های نظامی دائمی هستند، بر این باورند که نمی‌توانند با بسیج توان خود به اهداف خویش نائل شوند و از منافع و امنیت ملی خود دفاع کنند یا تهدیدهای متصوره را دفع نمایند. علت عمده‌ی متعهد شدن واحدهای سیاسی به یکدیگر افزایش نفوذ دیپلماتیک، ایجاد بازدارندگی، حفظ امنیت و تحقق هدف‌ها و منافع ملی از طریق کسب توانایی‌ها به‌ویژه توانایی‌های اقتصادی و نظامی می‌باشد. (بخشی و افشاری، ۲۰۱۳: ۲۰) از نظر

1. bilateral

2 multilateral

3 Alliance

هانس جی. مورگنتا^۱، هر نوع اشتراک منافی که مستلزم سیاست‌ها و اقدامات مشترک باشد، ضرورتاً مستلزم تدوین حقوقی آن در قالب اتحادی صریح نیست. به عبارت دیگر، ضرورت ندارد که در هر اشتراک منافی که مستلزم همکاری دو یا چند دولت است، شرایط این همکاری، صراحتاً از طریق مفاد معاهده یا اتحاد اعلام گردد. بنابراین، بنیان اتحاد «مستلزم اشتراک منافع» است. از نظر وی اتحادها به سه دسته تقسیم می‌شوند:

الف) اتحاد یکسان، مثل اتحاد بین انگلستان و آمریکا هر دو طرف خواستار حفظ موازنه‌ی قدرت در اروپا بودند؛

ب) اتحاد مکمل، مانند اتحاد میان آمریکا و پاکستان به گونه‌ای که هدف آمریکا، در راستای هدف عمده‌ی توسعه‌ی حوزه‌ی سیاست سدّ نفوذ بود، ولی هدف پاکستان عمدتاً در راستای هدف افزایش توان سیاسی، نظامی و اقتصادی این کشور در مقابل همسایگان (از جمله هندوستان) تعریف می‌شود؛

ج) اتحاد ایدئولوژیک، برای نمونه پیمان اتحاد مقدس (۱۸۵۹) که بر اساس اصول مسیحیت میان تزار روسیه، امپراتور اتریش و پادشاه پروس منعقد گردید. (مورگنتا،

۱۳۷۴: ۳۱۱-۳۰۹)

تصورات مشترک از خطر و ایستارهای رایج در مورد ناامنی عموماً می‌تواند بیش‌ترین منشأ تشکیل اتحادهای نظامی باشد، به طوری که «توسیدید» حدود ۲۰۰۰ سال قبل یادآور شد و مطالعات تجربی و تاریخی جدید آن را به اثبات رساند: «یعنی ترس متقابل محکم‌ترین مبنای تشکیل یک اتحاد می‌باشد». البته عوامل دیگری مانند ثبات داخلی دولت‌های طرف اتحاد، وابستگی ایدئولوژیک، ارزش‌های اقتصادی مشترک و... نیز اگر چه برای کمک به انسجام اتحادها حائز اهمیت است، ولی به خودی‌خود برای تشکیل یا حفظ این اتحادها کفایت نمی‌کند. (هالستی، ۱۳۷۳: ۱۸۵-۱۸۲) در هر دو عرصه‌ی داخلی و بین‌المللی گروه‌ها بدین خاطر تشکیل می‌شوند که اعضای خود را قادر سازند تا به هدفی مشترک دست یابند. «رابرت

1 Hans J. Morgenthau

روستاین^۱ می‌گوید که هدف اتحادها تسهیل دستیابی به اهداف مورد نظر از طریق ایجاد تعهدی خاص برای تعقیب آن اهداف است. «رابرت آگزود» نیز معتقد است که اتحادها عبارتند از «جوامع مبتنی بر جنگ نهایی^۲ که در آنها همکاری عمومی از قرار و مدارهای رسمی فراتر رفته و اعضا با ارزیابی مستمر باید اعتماد متقابل به وفاداری یکدیگر نسبت به تعهدات مشخص شده را حفظ کنند». مشخصاً دو تن از محققان، «جورج لیسکا» و «ویلیام رایکر» به اقامه‌ی نظریه‌هایی درباره‌ی «اتحادهای نظامی و دیپلماتیک» پرداخته‌اند. دیدگاه‌های نظری این نویسندگان از برخی جهات با یکدیگر شباهت دارند. در وهله‌ی اول، آنها در این زمینه با هم موافق‌اند که اتحادها یا ائتلاف‌ها پس از دستیابی به اهداف خود منحل می‌شوند، هرچند وجود یک احساس جمعی^۳ ممکن است باعث تقویت اتحادها یا ائتلاف‌ها بشود، ولی این احساس به‌ندرت باعث پیدایش آنها می‌شود. تصمیم‌گیران برای تشکیل یک اتحاد جهت دستیابی به هدفی مطلوب، هزینه‌ها و عواید آن را سبک و سنگین می‌کنند. اتخاذ تصمیم پیوستن به یک اتحاد بر پایه‌ی احساس فایده به هزینه و عواید مبتنی است. هر کشوری مطلوبیت نهایی عضویت در یک اتحاد را با مطلوبیت نهایی کنش انفرادی مقایسه می‌کند. در نهایت، انسجام یک اتحاد به رابطه‌ی فشارهای داخلی و خارجی بستگی دارد؛ یعنی هر چیزی که روی میزان عواید و هزینه‌های یکایک متحدان تأثیر می‌گذارد. وقتی که هزینه‌ها از عواید پیشی می‌گیرند، تصمیم تغییر صف‌بندی^۴ اتخاذ می‌شود. به اعتقاد لیسکا کشورها به‌خاطر امنیت، ثبات و منزلت به اتحادها می‌پیوندند. در نظریه‌ی لیسکا یکی از پیش‌شرط‌های اساسی انجام اتحادها، ایجاد نوعی ایدئولوژی اتحاد است. در چارچوب نظریه‌ی «رایکر» تشکیل یک ائتلاف به تشکیل یک ائتلاف مخالف کمک می‌کند. وقتی که یکی از ائتلاف‌ها در شرف پیروزی است، بازی‌گران بی‌طرف غالباً به ائتلاف‌های ضعیف‌تر می‌پیوندند، برای اعاده‌ی تعادل برخی از اعضای ائتلاف قوی‌تر باید به ائتلاف ضعیف‌تر پیوندند. تعادل نتیجه‌ی احتمالی وجود دو ائتلاف بازدارنده‌ی

1 Robert L.Rothstein

2 Latent war

3 Marginal utility

4 Realignment

شبه‌دائمی^۱ است که در صورت قدرت‌نمایی یک ائتلاف موقتاً پیروز، نقش موازنه‌گر^۲ را بازی می‌کنند. رایگر روی «اصل وسعت» تأکید می‌کند که بر اساس آن ائتلاف‌ها و اتحادها صرفاً از وسعتی برخوردار خواهند بود که برای حصول هدف مشترک شرکت‌کنندگان لازم است. اگر بازی‌گران، اطلاعات و آگاهی کافی داشته باشند، دست به ایجاد ائتلافی خواهند زد که دقیقاً از حداقل وسعت لازم برای پیروزی برخوردار باشد. در صورت ناقص بودن اطلاعات، اعضای ائتلاف پیروز، دست به ایجاد ائتلافی خواهند زد که وسعت آن بیش‌تر از حد لازم برای دستیابی به اهداف آنهاست. هر قدر اطلاعات ناقص‌تر باشد، به همان نسبت ائتلاف وسیع‌تر خواهد بود. این واقعیت که رایگر آن را در هر دو سطح ملی و بین‌المللی صادق می‌داند، به کوتاه شدن عمر اتحادها یا ائتلاف‌ها کمک می‌کند. لیسکا و رایگر به مسأله‌ی عواید پیوستن به یک اتحاد یا ائتلاف نیز می‌پردازند. به نظر لیسکا، عواید و هزینه‌های صف‌بندی را به زوج‌های مرتبی می‌توان تقسیم نمود؛ به‌عنوان مثال، زوج مرتب مربوط به امنیت عبارت است از «حفاظت»^۳ و «تحریک»^۴، اولی حاصل اتحادی خاص و دومی موجب عمل متقابل از سوی جبهه‌ی مخالف و پیدایش اتحادی متقابل است. عواید و هزینه‌ها و نیز احتمال تقویت موقعیت و احتمال از دست رفتن استقلال عمل، باید با هم متعادل باشند. لیسکا معتقد است که برای ارزیابی یک صف‌بندی خاص تمام این عوامل باید با عواید و هزینه‌های شیوه‌های دیگر ایجاد یک اتحاد گریزناپذیر مقایسه گردند. در نظریه‌ی رایگر، بازی‌گران به دلایل متعددی به اتحادها و ائتلاف‌ها می‌پیوندند: خطر انتقام در صورت عدم صف‌بندی، دستیابی به نوعی عواید، قول گرفتن از دیگران در زمینه‌ی سیاست‌گذاری یا تصمیمات بعدی یا حصول رضایت عاطفی. اتحادها معمولاً هم قدرت‌های کوچک و هم قدرت‌های بزرگ را در بر می‌گیرند. دولت‌های ضعیف بدین خاطر به اتحادها می‌پیوندند که اساساً اتکا به سایر دولت‌ها برای آنها تا حدودی بیش از دولت‌های قوی ضرورت دارد. (دوئرتی، ۱۳۷۶: ۶۹۳) تطبیق سمت‌گیری‌های سیاست

1 quasipermanat blocking coalitions

2 balancer

3 Protection

4 Provocation

خارجی دولت‌های آمریکا و پاکستان حاکی از آن است که روابط دو کشور حول محور راهبرد مبارزه با تروریسم در قالب راهبردهای انزوا، عدم تعهد و بی‌طرفی نمی‌گنجد، بلکه بهترین حالت برای بررسی تعاملات این دو کشور به‌ویژه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ «نظریه‌ی اتحادها و ائتلاف‌های نظامی» می‌باشد. هم‌چنین با استفاده از این رویکرد می‌توان همگرایی و ائتلاف میان گروه‌های به اصطلاح جهادی با محوریت طالبان پاکستانی و گسترش حوزه‌ی نفوذ آنها در پاکستان را نیز مورد بررسی قرار داد. نگاهی به تاریخ پاکستان از همان ابتدای استقلال در سال ۱۹۴۷ تاکنون نشان می‌دهد که این کشور در طول حیات خود، به علت خطر هند، از طریق کسب مساعدت دیگر کشورها همواره سعی در کسب برتری نسبت به هند را داشته است. در همین راستا، در پیمان‌های منطقه‌ای نظیر سیتو^۱ و سنتو^۲ شرکت داشته است. پاکستان چه در طول جنگ سرد و چه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، همواره سعی در تطبیق^۳ خود با ضرورت‌های ساختاری نظام بین‌الملل از رهگذر «غرب‌گرایی» به‌ویژه «اتحاد نظامی-دیپلماتیک با واشنگتن» را داشته است تا علاوه بر حفظ بقا و امنیت خود در منطقه‌ی جنوب آسیا، بتواند به قدرت بازدارندگی در مقابل هند نائل شود و منافع ملی خود را تضمین نماید. پاکستان در زمان تجاوز شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ به دلیل مجاورت جغرافیایی با افغانستان مورد توجه خاص آمریکا قرار گرفت. در آن برهه از زمان، واشنگتن روابط خود را با اسلام‌آباد بر مبنای اتحاد راهبردی قرار داد و سیل کمک‌های خود را به پاکستان سرازیر نمود. با پایان جنگ سرد، جایگاه پاکستان در سیاست خارجی آمریکا تنزل یافت و آمریکا بیش‌تر به سوی هند تمایل پیدا کرد؛ اما وقوع حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و آغاز نبرد با تروریسم به رهبری آمریکا موجب تغییر اساسی در کیفیت و کمیت روابط واشنگتن و اسلام‌آباد گردید و تعریف مجدد روابط آمریکا با پاکستان به‌عنوان کشور خط مقدم مبارزه با تروریسم، موجب ارتقای همکاری‌های دو کشور گردید.

1 Southeast Asia Treaty Organization (SEATO)

2 Central Treaty Organization (CENTO)

3 Comparison

راهبرد آمریکا در مبارزه با تروریسم بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

درک ماهیت رفتار آمریکا به دلیل پیچیدگی ساختار سیاسی آن کشور همواره با دشواری و ابهام مواجه است. بدون تردید سیاست خارجی آمریکا و راهبردهای آن در سایر مناطق دنیا برآمده از محرک‌ها، انگیزه‌ها و ریشه‌های درون ساختاری و برون سیستمی آن کشور بوده است. بازخوانی و تطبیق راهبردهای امنیتی-سیاسی آمریکا در چند دهه‌ی اخیر نشان می‌دهد همواره می‌توان خط سیر مشخص و ثابتی را در آنها مشاهده کرد که حول محوری خاص می‌چرخید. اهمیت این موضوع زمانی افزایش می‌یابد که حتی در جریان تغییر رؤسای جمهور و تیم‌های سیاسی آنها نوعی تداوم و پیوستگی در خطوط محوری راهبرد آمریکا در مناطق مختلف مشاهده می‌شود. این وضعیت را شاید بتوان با استفاده از مفهوم «راهبرد کلان آمریکایی» تشریح و تحلیل نمود. بر این اساس، نباید با تغییر نخبگان سیاسی و امنیتی آمریکا، تغییری جدی در راهبردهای آن کشور رخ دهد. راهبرد آمریکا در دوره‌ی جنگ سرد مبارزه با ایدئولوژی و آثار کمونیسم بود، اما به نظر می‌رسد این راهبرد به مبارزه با تروریسم تغییر ماهیت داده و هدف محوری آن نیز مبارزه با «اسلام رادیکال» است. از این رو، می‌توان شالوده و جوهره‌ی راهبرد آمریکا در جنوب آسیا را در واقع عین «گفتمان مبارزه با تروریسم» دانست. (دهشیار، ۱۳۸۶: ۱۰) آمریکایی‌ها معتقدند خاورمیانه‌ی بزرگ و جنوب آسیا و محافل دینی آن به‌خاطر آموختن احکام دینی و ایجاد حس تنفر در مخاطبان خود، بزرگ‌ترین کانون تروریسم ضد غربی در جهان هستند. بنابراین، ایالات متحده پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تمامی تلاش خود را برای تعمیق اجماع جهانی در جهت مبارزه با تروریسم به کار گرفت. دولت آمریکا توانست به فاصله‌ی یک روز از این حوادث، «قطعنامه‌ی ۱۳۶۸» و سپس «قطعنامه‌ی ۱۳۷۳» را از شورای امنیت بگذراند. شورای امنیت سازمان ملل با صدور قطعنامه‌ی ۱۳۶۸ ضمن تهدیدآمیز خواندن این گونه اقدامات تروریستی برای صلح و امنیت بین‌المللی، برای آمریکا حق دفاع مشروع قائل گردید و همکاری بین‌المللی در مبارزه با تروریسم را خواستار شد.

در مورد نبرد با تروریسم دکترین بوش تصریح می‌کند که «دولت آمریکا از هرگونه ابزار نظامی و حملات غافلگیرانه باید استفاده کند تا آن‌که تروریسم را نابود کرده و کشورهای دارای سلاح اتمی را تعدیل کند و حامیان تروریسم را برای همیشه شکست دهد». این رهنامه مقرر می‌کند که بهترین دفاع از خود «توان تهاجمی» است و آمریکا باید صلح جهانی را از طریق حذف دیکتاتورها و ایجاد جوامع باز و دموکراتیک برقرار سازد. (مختاری، ۱۳۸۷: ۱۸۱-۱۸۰)

حمله‌ی آمریکا به افغانستان در شب هفتم اکتبر ۲۰۰۱ را می‌توان فصل جدیدی از رفتار راهبردی آن کشور در سیاست بین‌الملل دانست که جایگاه بین‌المللی آمریکا به گونه‌ی مشهودی تغییر یافت. به همین دلیل، می‌توان نمادهایی از مداخله‌گرایی گسترش‌یابنده را در حوزه‌های مختلف مورد توجه قرار داد. بر اساس چنین شرایطی طالبان تبدیل به نیروی متعارض شد و نگرش آمریکا بر این محور قرار گرفت که با توجه به این‌که امروزه چالش‌گران متعارض آمریکا «گروه‌هایی غیردولتی» هستند که از قدرت نامتقارن ضربه زنده‌ای برخوردارند، پس باید «بین‌الملل‌گرایی تهاجمی» در دستور کار قرار گیرد. در این راستا، چون تروریست‌ها کشور و ملتی خاص نیستند، بلکه به صورت شبکه در بسیاری از مناطق دنیا پراکنده‌اند، بازدارندگی و راهبردهای تدافعی ثمربخش تلقی نمی‌شوند و تأکید آمریکا بر نبرد تهاجمی متمرکز گردید. با اتخاذ تصمیم آمریکا جهت مجازات عاملان حوادث ۱۱ سپتامبر و آشکار شدن ارتباط تعدادی از افراد با ملیت پاکستانی از جمله «خالد شیخ محمد»، «ژنرال محمود احمد» و «عمر شیخ سعید» با تروریست‌ها، دولت پاکستان در مقابل اولتیماتوم آمریکا برای همکاری ضدتروریستی با این کشور قرار گرفت. آنچه که در نبرد علیه تروریسم برای ایالات متحده اهمیت داشت، همکاری جبهه‌ی مخالف طالبان و هم‌سوئی دولت پاکستان به‌عنوان حامی طالبان بود. (اندیشمند، ۲۰۰۸)

«ریچارد آرمیتاژ» معاون وقت وزیر امور خارجه‌ی آمریکا گفته بود: «در صورتی‌که اسلام‌آباد درخواست واشنگتن مبنی بر حضور در ائتلاف مبارزه علیه تروریسم اسلام‌آباد را رد کند، باید خود را برای حمله و بازگشت به عصر حجر آماده نماید». (Bokhari, 2006) ژنرال مشرف با نگرشی برخاسته از عمل‌گرایی با انتخاب گزینه‌ی همراهی با آمریکا در جنگ علیه تروریسم، اعلام نمود: «آمریکایی‌ها اکنون برای ما بیش‌تر از طالبان منفعت دارند». پس از طرح چنین مسائلی بود که

آمریکا از پاکستان به‌عنوان سرپل عملیات نظامی علیه طالبان و القاعده یاد نمود و در همین راستا، اولویت‌های سیاست خارجی خود را در روابط با اسلام‌آباد را که موجب انعقاد تحریم‌هایی بر اثر آزمایش اتمی و حکومت نظامی در پاکستان شده بود، لغو کرد و به حمایت از این کشور پرداخت. حوادث ۱۱ سپتامبر پاکستان را پس از افغانستان بیش از هر کشور اسلامی دیگری در سطح جهان متأثر ساخت و دولت پرویز مشرف با تطبیق خود با وضعیت جدید و واگذاری امتیازات متعدد، انعطاف قابل ملاحظه خود را اثبات کرد. (Huckabee, 2008) «کالین پاول» در خاطراتش که در روزنامه‌ی «داون» چاپ شد، آورده است: «در نامه‌ای که پنجم نوامبر و پس از حمله‌ی ۱۱ سپتامبر به جرج بوش رئیس‌جمهوری وقت آمریکا نوشته، مشخص کرده که آمریکا در راستای ایجاد شراکتی راهبردی برای همکاری در امور ضد تروریستی، جلوگیری از منع گسترش تسلیحات کشتار جمعی و کمک‌های طولانی مدت واشنگتن به اسلام‌آباد گام برداشته است». این نامه که توسط آرشیو امنیت ملی آمریکا به همراه اسناد دیگری منتشر شده، نشان می‌دهد که اندکی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پیام‌هایی میان مقام‌های ارشد آمریکا و پاکستانی پیرامون «مبارزه با تروریسم در مرز افغانستان و پاکستان» رد و بدل شده است. پاول در نامه‌ی خود آورده است: «تصمیم ژنرال پرویز مشرف رئیس‌جمهوری وقت پاکستان برای اتحاد با آمریکا، در امور سیاست‌های ضد تروریستی، منع گسترش تسلیحات کشتار جمعی، حفاظت از دارایی‌های هسته‌ای پاکستان و توسعه‌ی اقتصادی در این کشور تغییرات چشم‌گیری را در پی خواهد داشت». وی با اشاره به شرایط افغانستان به رئیس‌جمهوری آمریکا اعلام کرده بود که پاکستان خواهان حفاظت از منابع و همچنین حفظ نفوذش در کابل است. (جام جم، ۸۹/ ۶/ ۲۴) در مجموع مبانی ساختاری و بنیادین راهبرد نظامی-امنیتی آمریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در پاکستان به شرح ذیل مطرح می‌باشد:

- سیاستمداران و استراتژیست‌های آمریکایی جنوب آسیا را منشأ بحران در خاورمیانه می‌دانند و معتقدند که تحولات این منطقه‌ی موجب شکل‌گیری لرزش‌های جهانی به‌لحاظ امنیتی شده و احتمالاً در آینده نیز خواهد شد. (موسوی، ۱۳۸۶: ۱۴) از این رو،

وضعیت و نقش برتر پاکستان در تداوم یا مهار رادیکالیسم القاعده و طالبان برای آمریکا اهمیت یافته است.

• آمریکا بر اساس راهبردهای طرح‌ریزی شده، باید هم‌چنان تنها ابرقدرت نظامی جهان باقی بماند و در هر نقطه‌ای از جهان که اراده کند، نیروهای نظامی خود را به‌کارگیری نماید. چنان‌چه در «راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۰ آمریکا» آمده است که:

"ما به خاطر روش زندگی خود عذرخواهی نخواهیم کرد و در دفاع از زندگی مان نیز متزلزل نخواهیم شد و به کسانی که به‌دنبال پیشبرد اهداف خود با ایجاد ترور و کشتار بی‌گناهان هستند، می‌گوییم که حالا روحیه‌ی ما قوی‌تر است و قابل شکستن نیست، شما نمی‌توانید بیشتر از ما زنده بمانید و ما شما را مغلوب خواهیم ساخت." (خبرگزاری فارس، ۱۳۸۹)

• مطالعه‌ی اسناد مربوط به «راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال‌های ۲۰۰۶، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۰» که در پرتو راهبرد کلان مبارزه با تروریسم تهیه شده‌اند، نشان می‌دهد که مهم‌ترین اولویت امنیتی آمریکا جنگ با تروریسم، جلوگیری از گسترش افراط‌گرایی مذهبی و سلاح‌های هسته‌ای و کشتار جمعی است که پاکستان در حال حاضر تمام این معضلات را یکجا در خود جمع کرده است و یکی از کشورهای بی‌ثبات و بحران‌زا می‌باشد؛ بنابراین، چنین کشوری از مهم‌ترین اهداف آمریکا و ناتو برای کنترل و نظارت بر آن است.

• کانون‌های تصمیم‌گیری در آمریکا همواره از این هراس دارند که پاکستان و برخی دیگر از کشورهای منطقه پس از روبه‌رو شدن با تغییرات سیاسی عمده، به رژیم‌های ضدآمریکایی فعال تبدیل شوند. حتی احتمال دارد که ثبات داخلی پاکستان به‌خاطر بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اوضاع سخت اقتصادی و استقلال‌خواهی پشتون‌ها و بلوچ‌ها به هم بخورد. (خلیل‌زاد و یان لسر، ۱۳۷۹: ۱۸۱)

• پس از حمله‌ی نظامی آمریکا به افغانستان و فروپاشی رژیم طالبان، ماهیت روابط آمریکا و پاکستان به‌گونه‌ای بوده است که آن را به «پدیده‌ای امنیتی شده» تبدیل کرده

است. در این مدت روند تحولات همواره منجر به برجسته شدن ژئوپلیتیک و جایگاه ژئواستراتژیک پاکستان در منطقه شده است، به گونه‌ای که این کشور را به بخشی از راه‌حل و کلید مدیریت بحران تبدیل کرده است. برداشت، نگرش و تحلیل‌های استراتژیست‌های آمریکایی به گونه‌ای می‌باشد که وجود و ماهیت پاکستان به صورت عاملی «تهدیدزا، امنیت‌زدا و مظهر طالبانیسم» قلمداد می‌شود و ذهنیتی منفی در پشت پرده این راهبردها نمایان است. (جمالی، ۱۳۸۸: ۱۶۵)

- مقابله با طالبانیسم و پیشگیری از طالبانیزه شدن پاکستان محوری‌ترین موضوع در راهبرد امنیتی آمریکا در جنوب آسیا می‌باشد.
 - بر مبنای راهبرد «پتک مخملین آمریکا» پاکستان در نهایت دو گزینه پیش رو دارد؛ یا متحد با آمریکا در جهت مبارزه با تروریسم در تمام ابعاد آن همکاری و همراهی می‌کند، یا فشارهای مستقیم و غیرمستقیم نظامی آمریکا را باید تحمل نماید.
- با پایان دوره ریاست جمهوری بوش و آغاز دولت جدید به ریاست آقای اوباما طبق راهبرد کلان آمریکا، مبارزه با تروریسم در حوزه‌ی افپاک^۱ هم‌چنان ادامه دارد.

راهبرد و تاکتیک‌های دولت اوباما در ارتباط با پاکستان

۱) کنترل افراط‌گرایی در مرکز آن

باراک اوباما پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری در جلسه معارفه‌ی «ریچارد هالبروک» به‌عنوان نماینده‌ی جدید آمریکا در منطقه گفته بود: «هیچ راه‌حلی برای مشکل افغانستان، بدون مقابله با پایگاه‌های القاعده و طالبان در امتداد مرز وجود ندارد». در همین زمان وی تصریح کرد: «جنگ در افغانستان را نمی‌توان جدا از مناطق قبایلی دانست که عناصر طالبان و القاعده در آن تجمع کرده‌اند». در واقع، اوباما و فرماندهان ارشد ارتش آمریکا به این باور رسیده‌اند که برای مهار طالبان و القاعده در افغانستان باید عقبه‌ی لجستیکی، پشتیبانی، پرسنلی و معنوی آن را در پاکستان مهار کرد. شاید بتوان این راهبرد را نبرد دوم آمریکا با

۱ مخفف افغانستان - پاکستان می‌باشد.

طالبان و القاعده در «جنوب آسیا» نامید که در سال ۲۰۰۳ با حمله‌ی آمریکا به عراق از شدت آن کاسته شده بود. (جمالی، ۱۳۸۸: ۱۵۹) هم‌زمان با تمرکز اوپاما بر پاکستان و افغانستان، چندین ارزیابی اطلاعاتی در آمریکا نیز هشدار داده بودند که نیروهای القاعده از پناهگاه‌های خود در پاکستان به‌طور فعال در حال طرح ریزی حملات علیه آمریکا هستند.

۲) منطقه‌گرایی

تیم اوپاما مصمم است تمام تلاش خود را جهت استفاده از فرصت‌ها، امکانات، توانمندی‌ها و بازی‌گران منطقه‌ای آسیا برای غلبه بر بحران افراط‌گرایی بهره‌گیرد. مبنای این تصمیم این تحلیل است که محور تلاش‌های آمریکا مبارزه علیه نیروهایی است که تهدیدهای مستقیمی علیه جامعه‌ی بین‌المللی بروز می‌دهند. طبق مؤلفه‌های راهبرد اوپاما، به نظر می‌رسد در رویکرد جدید نوعی پیوند و پیوستگی بین عناصر و شاخصه‌های نظامی و غیرنظامی ایجاد شده است و در صحنه‌ی افغانستان و پاکستان توجه بیشتری به دیپلماسی نه به‌عنوان جایگزین، بلکه به‌عنوان مکمل و متمم عملیات‌های نظامی و کشتار خواهد شد. بر اساس مواضع رهبران سیاسی آمریکا و فرماندهان عالی رتبه‌ی نظامی این کشور در منطقه، خط‌مشی‌های ذیل در راستای عملیاتی کردن راهبرد اوپاما در جنوب آسیا به کار خواهد رفت:

۱) نوعی بازاندیشی در ارتباط با چالش‌ها و تهدیدهای منطقه انجام گرفته است که تداوم خواهد یافت، زیرا محیط امنیتی افغانستان و پاکستان به‌شدت پویا و متحول است و باید مطابق واقعیات صحنه نبرد پیش رفت؛

۲) همکاری و ارتباط قوی‌تر و جدی‌تر با کشورهای منطقه به‌منظور ایفای نقش در ثبات‌سازی افغانستان و پاکستان انجام خواهد گرفت؛

۳) آمریکا در پی ایجاد مکانیسم‌های سیاسی و دیپلماتیک جدید از جمله تشکیل یک گروه تماس^۱ و همایش همکاری اقتصادی و امنیتی منطقه‌ای خواهد بود. در این راستا، نشست‌های سه‌جانبه‌ی افغانستان، پاکستان و آمریکا نیز تداوم خواهد یافت؛

1 Contact Group

۴) آمریکا در پی آن است که بر معضل فقدان اعتماد^۱ که در عرصه‌ی افغانستان و پاکستان متوجه این کشور است، غلبه کند. مردم دو کشور به نیت و اهداف و مهم‌تر از همه، صداقت زمامداران کاخ سفید در منطقه بدبین هستند. از این رو، با حضور پر رنگ‌تر و مداخله‌ی بیش‌تر آمریکا بر مخالفت‌های مردمی با این کشور افزوده خواهد شد.

۵) تعهد گرفتن از پاکستان برای حذف و براندازی پایگاه‌های آموزشی القاعده در مناطق قبایلی و مشروط کردن اعطای کمک‌ها به این تعهد؛

۶) فشار بر دولت پاکستان به منظور اصلاحات اقتصادی و افزایش استانداردهای زندگی مردم به‌ویژه در مناطق قبایلی و ایالات سرحد و بلوچستان (جمالی، ۱۳۸۸: ۱۶۳)؛

۷) جدا نمودن پشتون‌ها از طالبان، بدون همکاری با پشتون‌ها، مهار طالبان ممکن نیست، ضمن این‌که اگر ممکن هم باشد، لازم نیست که همه‌ی طالبانی‌ها مهار شوند، بلکه آمریکا باید بخش‌هایی از آن را به‌عنوان ابزاری برای بازی خود در پاکستان به‌صورت هدفمند در نظر بگیرد. (ویسی، ۱۳۸۹: ۲۰-۱۶)

حملات آمریکا به مناطق قبایلی و تأثیرات آن بر گسترش ناامنی و نارضایتی در پاکستان

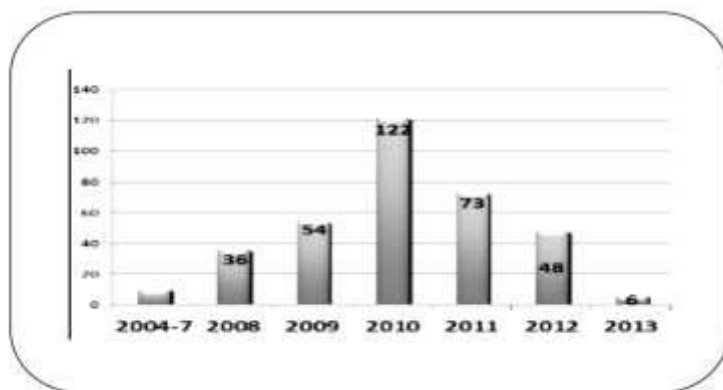
تهاجم نظامی آمریکا به مناطق شمال و شمال غرب پاکستان در برخی مقاطع در سال ۲۰۰۴ تا ژوئیه‌ی ۲۰۰۸ به‌صورت موردی در ایالت سرحد و بلوچستان پاکستان رخ می‌داد که با اعتراض مقامات سیاسی و نظامی اسلام‌آباد مواجه می‌شد. البته مقامات پنتاگون و ناتو در آوریل ۲۰۰۸ از پاکستان درخواست نمودند تا اجازه‌ی عملیات علیه کانون‌های تروریستی در مناطقی از شمال و شمال غرب پاکستان را به نیروهای غربی بدهد که بار مکرر درخواست آمریکایی‌ها از سوی مقامات اسلام‌آباد مواجه شدند. (شبکه خیری العربیه، ۸ آوریل ۲۰۰۸) نخستین حملات منظم هوایی آمریکا به شمال پاکستان در ژوئن ۲۰۰۸ آغاز شد. مقامات نظامی آمریکا در خصوص این عملیات‌ها دو استدلال را مطرح می‌کنند:

1 Trust deficit

- نخست؛ سرکوب کانون‌های افراط‌گرایی در داخل بافت اجتماعی قبیله‌ای و طایفه‌مداری پاکستان؛
- دوم؛ سرکوب کانون‌های تروریستی در مناطق شمال و شمال غربی پاکستان جهت تضعیف لجستیکی و نظامی نیروهای القاعده و طالبان.

از این رو، حملات هوایی و موشکی آمریکا به مناطقی از وزیرستان شمالی به ویژه منطقه‌ی باجور طی ماه‌های ژوئن تا اوایل اکتبر ۲۰۰۸ (حدود سه ماه) بیش از ۲۰ بار انجام شد که تلفاتی بیش از ۵۰۰ کشته و زخمی از ساکنان محلی به جای گذاشت. (خبرگزاری فرانسه، ۱۷ اکتبر ۲۰۰۸)

تداوم عملیات هوایی و موشکی آمریکا به مناطقی از وزیرستان شمالی نظیر باجور، میرانشاه و اورکزی بر تردیدها و نگرانی‌ها در خصوص سرنوشت پاکستان افزوده و نزدیک شدن دیدگاه پشتون‌های متعصب به نیروهای طالبان، پاکستان را بیش از پیش در مواجهه با یک دشمن بومی هم‌چون طالبان قرار داده است. «مشاهد حسین» دبیر کل حزب مسلم لیگ پاکستان شاخه‌ی قائد اعظم در جمع خبرنگاران در کراچی با اشاره به گزارش یک روزنامه‌ی آمریکایی درباره‌ی حملات هوایی به خاک پاکستان مدعی شد که قراردادی میان زرداری رئیس جمهور پاکستان و آقای بوش رئیس جمهور سابق آمریکا بسته شده که طبق آن آمریکا به خاک پاکستان حمله می‌کند و مقامات پاکستان نیز برای جلوگیری از اعتراضات مردمی علیه خود باید این حملات را در رسانه‌ها به شدت محکوم کنند. (خبرگزاری فارس، ۱۷/۲/۸۹) بر اساس آمارهای منتشر شده، هواپیماهای بدون سرنشین آمریکایی در سال ۲۰۰۸، حدود ۳۶ بار مناطق قبایلی را مورد حمله قرار دادند. هواپیماهای بدون سرنشین آمریکایی در طول سال ۲۰۰۹ نیز با انجام حدود ۵۴ حمله، بیش از ۴۱۵ نفر را در پاکستان کشته‌اند. هم‌چنین آمریکا در سال ۲۰۱۰ نیز بیش از ۱۲۲ نوبت مناطق قبایلی پاکستان را به وسیله‌ی هواپیماهای بدون سرنشین هدف قرار داد که به کشته شدن بیش از ۷۰۰ نفر منجر شد. هواپیماهای بدون سرنشین در سال بعد ۷۳ نوبت، در سال ۲۰۱۲ حدود ۴۸ نوبت و در سال ۲۰۱۳ نیز ۶ بار این مناطق را مورد حمله قرار داده‌اند. (نمودار ۱)



نمودار ۱: تعداد حملات سالانه‌ی هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا به پاکستان از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۳

دولت پاکستان حملات هوایی و موشکی آمریکا به مناطق قبایلی را که اخیراً از سوی نیروهای ناتو نیز صورت می‌گیرد، نقض حاکمیت ملی و استقلال پاکستان می‌داند. با این حال، دولت اسلام‌آباد تاکنون به مراجع بین‌المللی در این خصوص شکایت نکرده و صرفاً به اعتراض‌های مطبوعاتی بسنده نموده که نتیجه‌ای نداشته است. آمریکا مدعی است حملات موشکی به مناطق قبایلی پاکستان با هدف از بین بردن طالبان و القاعده صورت می‌گیرد. این ادعا در حالی مطرح می‌شود که بیش‌تر قربانیان حملات موشکی آمریکا به مناطق قبایلی پاکستان غیرنظامیان هستند و طی این حملات، تنها ۲/۵ درصد از اعضای القاعده و طالبان از بین می‌روند. این موضوع موجب برافروخته شدن خشم عمومی مردم پاکستان خصوصاً ساکنان مناطق قبایلی وزیرستان شمالی و جنوبی و همچنین مردمان دره‌ی سوات شده است. از سوی دیگر، مردم پاکستان به شدت از لشکرکشی آمریکا و دیگر نیروهای غربی به نقاط مرزی پاکستان با افغانستان نگران هستند. سناتور «زاهد خان» سخنگوی حزب ملی عوام و عضو سنای پاکستان می‌گوید:

”حملات هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا به مناطق پاکستان از جمله موضوعاتی بوده است که باعث شده تا همه‌ی نیروهای سیاسی و گروه‌های مذهبی در مناطق قبایلی پاکستان با یکدیگر مشورت کرده و چگونگی رویارویی با این حملات را مشخص

کنند. حملات مکرر به مناطق قبایلی موجب برانگیختن مردم و تشدید افراط‌گرایی و تروریسم شده است و افراط‌گرایان را برای مقابله و درگیری با عوامل دولتی همگرا با آمریکا، تهییج کرده است.^۱ (خبرگزاری فارس، ۹۰/۴/۱۶)

«مایکل شوارتز»^۱ تحلیل‌گر و جامعه‌شناس دانشگاه ایالتی نیویورک در مقاله‌ای که در پایگاه اینترنتی گلوبال ریسرچ^۲ منتشر شد، با بررسی وضعیتی که آمریکا با حمله به عراق، افغانستان و پاکستان در این کشورها به وجود آورده است، نتیجه‌ی این جنگ‌ها را آوارگی و درماندگی مردم این کشورها می‌داند و نسبت به وجود بحران‌های بشری در عراق، افغانستان و پاکستان هشدار می‌دهد. به گفته‌ی شوارتز این رویداد عمده در منطقه‌ای که ماهانه ۵۰ هزار نفر در آنجا آواره می‌شوند، با حملات دیگری در مناطق اطراف همراه بوده که طبق گزارش سازمان ملل ۱/۳ میلیون پناهنده به‌خاطر درگیری‌های منطقه‌ی شمال غربی پاکستان از خانه‌های خود رانده شده و امکان بازگشت ندارند.

با این حال، حتی این آمار ۱/۳ میلیون پناهنده هم رقمی جزئی محسوب می‌شود، چرا که این آمار تأثیرات حملات پیشین و هم‌زمان با این حمله را که توسط نیروهای پاکستانی، نیروهای ویژه ناتو و حملات هواپیماهای بدون سرنشین آمریکایی اجرا شده‌اند، در بر نمی‌گیرد. این حملات ۳/۵ میلیون نفر آواره تا ژوئن ۲۰۱۰ بر جای گذاشته که هیچ‌گاه در رسانه‌های آمریکایی به چشم نمی‌خورد. (شوارتز، ۱۳۸۹)

عملکرد پاکستان در جنگ علیه تروریسم

پس از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تلاش‌های آمریکا و چند کشور غربی مبنی بر کسب مجوز از سازمان ملل برای حمله به افغانستان وارد عرصه‌ی تازه‌ای از تکاپو شد. این اقدامات و تلاش‌ها با هدف شناسایی و سرکوب کانون‌های تروریسم، نظام بین‌المللی را وارد مرحله‌ای جدید نمود. تکاپویی که در یک سوی آن عناصر سازنده‌ی مناسبات منطقه‌ای نظیر پاکستان و مشخصاً پرویز مشرف با دگردیسی رفتار سیاسی خود به ایفای نقش متحد راهبردی آمریکا در تهاجم نظامی به

1 Michael Schwartz

2 Global Research

افغانستان پرداختند. پاکستان پس از بررسی موقعیت، به ائتلاف ضدتروریسم به رهبری آمریکا پیوست و آمریکا هم از پاکستان خواست تا مرزهای خود با افغانستان را مسدود نموده و همه‌ی فعالیت‌ها و تردد اعضای گروه القاعده و طالبان به داخل و پیرامون پاکستان را متوقف کند، اخبار محرمانه و اطلاعات جمع‌آوری شده‌ی سازمان اطلاعات پاکستان در مورد اسامه بن لادن، سازمان القاعده و طالبان را در اختیار آمریکا بگذارد. هم‌چنین نسبت به استفاده از حریم هوایی پاکستان برای عملیات تهاجمی نظامی علیه افغانستان و استقرار نیروهای آمریکایی در پاکستان برای دستگیری بن‌لادن و همکاری بیشتر، پاسخ مثبت بدهد. (فرزین‌نیا، ۱۳۸۳: ۶-۵)

در راستای راهبرد مبارزه با تروریسم، ژنرال مشرف ممنوعیت برخی از سازمان‌های مذهبی را اعلام کرد و دستور تعطیلی برخی مدارس مذهبی را که محل تعلیم گروه‌های افراطی بودند، صادر نمود. وی هم‌چنین جمع‌آوری اعانه از سوی سازمان‌های مختلف برای تأمین هزینه‌ی گروه‌های به اصطلاح جهادی را ممنوع کرد. او اعلام کرد که با هر شخص، گروه یا سازمانی که معلوم شود در تروریسم داخلی یا خارج از کشور دخالت داشته، قاطعانه برخورد می‌کند. درباره‌ی همکاری آمریکا و پاکستان، «هنری کیسینجر»، وزیر امور خارجه‌ی پیشین آمریکا می‌گوید:

"پاکستان دوست و متحد آمریکا در جنگ علیه تروریسم است. با این وصف، بخش عمده‌ی مردم این کشور با جنگ مخالفند. هرچند پاکستان به جنگ با القاعده در افغانستان به آمریکا کمک کرده، اما بخشی از مرزهای شمالی و غربی پاکستان را شبه نظامیان طالبان و القاعده اشغال کرده‌اند. آمریکا باید ارزش راهبردی حمایت اسلام‌آباد از نظامیان آمریکا در افغانستان و شمال پاکستان را دریابد، بنابراین، بی‌تفاوتی و عدم توجه آمریکا نسبت به این حقیقت، خطرپذیری آمریکا در پاکستان را افزایش خواهد داد."

(www.irdiplomacy.ir/fa/news/32/1750)

در یک نگاه کلان، عمده‌ترین حوزه‌های همکاری پاکستان با آمریکا عبارتند از:

(۱) همکاری‌های اطلاعاتی، نظامی، لجستیکی در زمینه‌ی مبارزه با تروریسم؛

۲) انجام عملیات مشترک در مناطق قبایلی پاکستان جهت سرکوبی عناصر القاعده و طالبان؛

۳) همکاری‌های آموزشی. (فلاح‌زاده، ۱۳۸۵: ۷۰)

در راستای این همکاری‌ها، در سپتامبر ۲۰۰۲ نیروهای امنیتی پاکستان ۱۲ نفر را که گفته می‌شد اعضای القاعده بودند، از جمله «رمزی بن الشیبه» یمنی تبار (یکی از مظنونان اصلی حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا) را در کراچی بازداشت کردند که آمریکا بن‌الشیبه و چهار نفر دیگر از اعضای القاعده را تحویل گرفت. مقامات پاکستانی در ماه دسامبر «دکتر احمدجواد خواجا» (تبعه‌ی آمریکا) و برادرش را ظاهراً به‌خاطر پناه دادن و درمان پزشکی اعضای القاعده و خانواده‌های آنها دستگیر کردند. در ادامه‌ی مبارزات آشکار علیه افراط‌گرایی مذهبی «خالد شیخ محمد» که گفته می‌شد رئیس عملیات‌های شبکه‌ی القاعده و مظنون به طراحی حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا بود، در مارس ۲۰۰۳ در راولپندی بازداشت شد. به دنبال آن، دو جنگجوی اسلامی مظنون دیگر نیز بازداشت شدند. شرکت سازمان اطلاعات ارتش در بازداشت جنگ طلبان نشان داد که این سازمان سعی داشت تا فعالیت آنها را تحت کنترل در آورد. دولت پاکستان در اوایل ماه مارس اعلام کرد که از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تعداد ۴۲۲ جنگ طلب مظنون خارجی را دستگیر کرده که از آن تعداد ۳۴۶ نفر را تحویل آمریکا داده‌اند. نیروهای امنیتی در اواخر آوریل ۲۰۰۳، ۱۰ نفر را که گفته می‌شد اعضای ارشد این شبکه‌ی تروریستی بودند، در پیشاور بازداشت کرده و مقدار زیادی سلاح را توقیف کردند. آمریکا در اوایل ماه آوریل موافقت کرد تا در عوض تلاش‌های پاکستان در جنگ با تروریسم، از مبلغ یک میلیارد دلار بدهی این کشور چشم‌پوشی کند. پرویز مشرف در گفتگوی ویژه با بخش بی بی سی فارسی ادعا نمود: «تک تروریست‌هایی که الان در زندان گوانتانامو هستند، در دوره‌ی من در پاکستان دستگیر شدند.» (بی بی سی فارسی، ۶ دسامبر ۲۰۱۱) در اواخر فوریه به دنبال انقضای مهلت رهبران قبیله‌ای برای تسلیم نمودن فراریان اسلام‌گرا، ارتش حمله‌ی دیگری را آغاز و این بار ۵۸ مظنون را بازداشت کرد. با وجود این، آمریکا از این نگران بود که مخالفت‌های داخلی

فزاینده به‌خاطر حمایت مشرف از سیاست «جنگ با تروریسم» موقعیت وی را متزلزل سازد. در عین حال، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا در طول سفر خود به پاکستان اعلام کرد: «نظر به روابط نظامی نزدیک میان دو کشور، آمریکا تصمیم گرفته لقب «متحد مهم غیرناتو» را به پاکستان بدهد.» کالین پاول وزیر خارجه‌ی پیشین آمریکا در خاطراتی که بخشی از آن سه‌شنبه ۲۴ شهریور ۸۹ منتشر شد، آورده است: «دولت آمریکا پس از حمله‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تصمیم گرفت با پاکستان به‌عنوان متحدی راهبردی برای مبارزه با تروریسم همکاری کند.» بعد از استعفای ژنرال مشرف از ریاست جمهوری، فشارهای گروه‌ها و احزاب طرفدار طالبان‌یسم در پاکستان بر دولت جدید شدت گرفت. آنها از دولت جدید خواستند تا به ادامه راه مشرف پایان دهد و به تداوم همکاری‌ها با آمریکا خاتمه ببخشد و از جنگ علیه طالبان و القاعده دست بردارد؛ اما دولت جدید پاکستان به ریاست جمهوری آصف علی زرداری هم‌چنان به حضور فعال در ائتلاف علیه تروریسم به رهبری آمریکا ادامه داد. دولت جدید پاکستان در این راستا یگان‌های نظامی را به مناطق مرزی اعزام نمود و عملیات متعددی را علیه نیروهای طالبان در مناطق مرزی خود با افغانستان اجرا کرد. حتی دولت پاکستان در اکتبر ۲۰۰۸، اقدام به مسلح کردن قوای نظامی ضدطالبان در مناطق شمالی نمود. (واشنگتن پست، ۲۰۰۸)

(البته باید توجه داشت که دولت پاکستان نمی‌تواند قوای زیادی را در این منطقه مسقر کند، زیرا مجبور می‌شود بخش مهمی از نیروهای خود را از مرز هندوستان فرا بخواند. هم‌چنین دولت پاکستان طی چند عملیات مشترک با ناتو، سعی داشت مناطق مرزی خود را از گروه‌های شورشی شبه نظامی طالبان پاکسازی کند. نمودار شماره‌ی ۲ نیروهای پاکستانی مستقر در مرز افغانستان از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹ را نشان می‌دهد که حضور نیروهای ارتش از سال ۲۰۰۱ به بعد در مرز با افغانستان سیر صعودی داشته است.



نمودار ۲: نیروهای پاکستانی در مرز افغانستان از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹، منبع: آرشیو شاخص پاکستان در مؤسسه بروکینگز، ۲۰۱۰

به هر حال؛ هرچند تصمیم پاکستان در پیوستن به جنگ آمریکا علیه تروریسم به دلیل مشوق‌های اقتصادی آمریکا و نیاز به حفظ امتیازات راهبردی و سیاست‌های کشمیری خود، آن کشور را به «متحد کلیدی آمریکا» پس از ۱۱ سپتامبر تبدیل کرد. مقامات اسلام‌آباد با اتخاذ راهبرد اتحاد با آمریکا در پروژه‌های افغانستان موفق شدند حجم تحریم‌های اعمال شده علیه پاکستان به علت آزمایش هسته‌ای این کشور در سال ۱۹۹۸ را پایان ببخشند. ارزش کمک‌های اقتصادی و مالی آمریکا به پاکستان به لحاظ همراهی اسلام‌آباد با واشنگتن، از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ به رقمی حدود ۹ میلیارد دلار می‌رسد و این برای دولت پاکستان که به دنبال تقویت اوضاع اقتصادی و معیشتی مردم و تقویت قوای نظامی خود در رقابت با هند، بسیار حیاتی به شمار می‌رفت. (بی بی سی فارسی، ۲۳ جولای ۲۰۰۸) البته این کمک‌های اقتصادی در برابر هزینه‌های سنگین سیاسی، اجتماعی و امنیتی که متوجه پاکستان شده است، بسیار ناچیز است.

ساختار فرقه‌ای، احزاب مذهبی و طالبان‌گرایی در پاکستان

ساختار گروه‌های اسلامی پاکستان، ساختار فرقه‌ای است که بر مبنای اعتقادات و باورهای مذهبی خاصی استوار گردیده است. اسلام‌گرایی یا اسلام سیاسی امروزه به صورت یک عامل مؤثر در تحولات داخلی، بین‌المللی و جهانی مبدل شده است. گرچه اسلام سیاسی در پاکستان دارای خاستگاه، رویکردها و الگوهای متفاوتی است، اما تأکید بر ارزش‌های اسلامی و کاربست آن در نظام سیاسی داخلی و بین‌المللی به عنوان ارزش‌های مسلط، وجه غالب اسلام سیاسی است. برجستگی اسلام سیاسی در داخل پاکستان در شکل ماهیت اسلامی حکومت و فرقه‌گرایی نمود یافته است. گسترش اسلام سیاسی از پاکستان به منطقه و جهان که در شکل طالبان، گروه‌های کشمیری و تا حدودی القاعده نمود و بروز یافته، در ارتقای جایگاه و نقش پاکستان در رواج اسلام‌گرایی افراطی مؤثر بوده است. (شفیعی، ۱۳۸۴: ۳) جامعه‌ی مذهبی پاکستان از لحاظ گرایش‌های مذهبی به چهار جریان عمده تقسیم می‌شود: (۱) دیوبندی، (۲) بریلوی، (۳) اهل حدیث، (۴) شیعیان.

«مکتب دیوبندی» در سال ۱۸۶۸م به وسیله‌ی «محمد قاسم نانوتوی» و «رشید احمد» در دیوبند هند بنیان‌گذاری شد. هواداران این مکتب در سال ۱۹۱۹م در هند سازمان جماعت علمای هند را تأسیس کردند. در سال ۱۹۴۵م با اوج‌گیری جنبش استقلال پاکستان عده‌ای دیوبندی از جماعت علمای هند منشعب شده و گروه جمعیت علمای اسلام را به وجود آوردند. (عزیز، ۱۳۷۶: ۲۲-۲۱) مکتب دیوبندی در پاکستان نماینده‌ی دین رسمی به شمار می‌آید. هدف اصلی جنبش دیوبندی جلوگیری از گرایش‌های غیردینی بود که با سلطه‌ی استعمار در شبه قاره رواج یافته بود. جنبش دیوبندی که به مثابه یک حرکت ضد استعماری در برابر سلطه‌ی غیراسلامی انگلستان پا گرفته بود، امروزه تبلیغات خود را با شعار جهاد بر علیه آمریکا و ناتو همراه ساخته است. (عارفی، ۱۳۷۹: ۲) برخی از مدارس متعلق به جناح دیوبندی در پاکستان عبارت‌اند از دارالعلوم حقانیه اکوره ختک در ایالت سرحد، مدرسه‌ی اشرفیه در لاهور، جامعه‌ی بنوری تاون و دارالعلوم کده در کراچی، دارالعلوم تندوالله یارخان در سند، جامعه‌ی مدینه در لاهور، مدرسه‌ی خیرالمدارس مولتان و چندین مدرسه‌ی مهم دیگر در کوئته بلوچستان. تمامی این مدارس فعالیت خود را در دوران جهاد افغانستان در مقابل ارتش شوروی آغاز نمودند. این مدارس که در ایالت

سرحد و مناطق قبایلی پاکستان مستقر هستند، بهترین مرکز برای پرورش نیروهای طالبان محسوب می‌شوند. (محمد شریفی، ۱۳۸۸) ریشه‌ی رادیکالیسم طالبانی غالباً در دوران جهاد افغانستان و از درون مدارس دینی وابسته به این مکتب پدیدار شده است. پس از جهاد نیز این مدارس فعالیت خود را در این مناطق گسترش دادند. به نحوی که تمام کسانی که اکنون به‌عنوان رهبران گروه‌های رادیکال در پاکستان مطرح هستند، از فارغ‌التحصیلان این مدارس می‌باشند. عمده‌ترین و شاخص‌ترین گروه‌های وابسته به مکتب دیوبندی در پاکستان عبارت‌اند از جمعیت علمای اسلام، سپاه صحابه و جمعیت اهل حدیث؛ این سه جناح متعلق به مکتب دیوبندی و دارای عقاید مشابه و شعارهای یکسان و حامیان خارجی واحدی هستند. تنها تفاوت این سه جناح این است که جمعیت علمای اسلام به رهبری فضل‌الرحمان و سمیع‌الحق به‌صورت یک حزب سیاسی وارد صحنه‌ی سیاسی کشور گردیده‌اند، در حالی که سپاه صحابه و اهل حدیث به ترتیب به فعالیت‌های نظامی و فرهنگی روی آورده‌اند.

دومین مکتب سیاسی - مذهبی پاکستان «مکتب بریلوی» می‌باشد. این مکتب پس از مکتب دیوبندی و در واکنش به آن، به‌وسیله‌ی «احمد رضا بریلوی» تأسیس گردید. مکتب بریلوی در مخالفت با عقاید دینی شاه ولی‌الله، شاه اسماعیل و علمای دیوبندی پدیدار شد. گروه جمعیت علمای پاکستان به رهبری مولانا شاه احمد نورانی و عبدالستار نیازی نماینده‌ی سیاسی این مکتب می‌باشد. سومین گروه سیاسی - مذهبی عمده‌ی پاکستان «جمعیت اهل حدیث» است که برخاسته از افکار شدیداً سنتی پیروان اهل حدیث در این کشور هستند.

چهارمین سازمان سیاسی - مذهبی عمده‌ی پاکستان که کاملاً بر اساس مبانی مذهبی تشکیل شده است، «حزب جعفری» است. این حزب از روحانیون و شخصیت‌های فرهنگی و عادی پیروان مکتب شیعه تشکیل شده است. این سازمان در واکنش به سیاست‌های سنی‌سازی ضیاءالحق به وجود آمد. (عارفی، ۱۳۷۹: ۲)

ماهیت احزاب و گروه‌های طالبانی در پاکستان

در حوزه‌ی سرزمینی پاکستان احزاب و گروه‌های رادیکال با افکار و خط‌مشی متعصبانه‌ی قومی - مذهبی فعال هستند که دارای اندیشه‌ی طالبانی و یا گرایش‌های نزدیک به این جریان هستند که در ادامه به تشریح آنها می‌پردازیم.

(۱) جمعیت علمای اسلام

جمعیت علمای اسلام از لحاظ فکری وابسته به مکتب دیوبندی^۱ و از مهم‌ترین احزاب رادیکال پاکستان و انشعابی از جمعیت علمای هند است. در حال حاضر، حداقل گروه فضل‌الرحمان و گروه سمیع‌الحق تحت عنوان جمعیت علمای اسلام در پاکستان فعالیت دارند. جمعیت علمای اسلام پس از آن‌که با شبکه‌ی مدارس خود در جامعه‌ی پاکستان پایگاه محکمی پیدا کرد، از سال ۱۹۹۳ با شرکت در دولت بی‌نظیر بوتو در قدرت سیاسی نیز سهیم شد. این حزب با سازمان امنیت نظامی پاکستان و نصیرالله بابر وزیر داخله که از حزب مردم بود، پیوندهای نزدیکی برقرار کرد. بابر که بعدها به «پدر طالبان» معروف شد، قصد داشت یک سازمان پشتون به نام طالبان تشکیل دهد تا از منافع پاکستان در افغانستان و آسیای میانه دفاع کند.

جمعیت علمای اسلام که بسیاری از جوانان پشتون را در مدارس خود پرورش داده بود، بهترین ابزار برای بنیان چینی جنبشی بود. (کابلی، ۱۳۸۸) فضل‌الرحمان رئیس پیشین جمعیت علمای اسلام در پاکستان یکی از سران اصلی دارالعلوم حقانی بود. او نه تنها پدر روحانی طالبان به شمار می‌رفت، بلکه جنگ‌جویان را انتخاب و آنها را به آموزشگاه نظامی می‌فرستاد و پس از مشاوره با سازمان امنیت پاکستان به افغانستان اعزام می‌نمود. وی مسئولیت بیش از ۸۰ هزار پاکستانی را که به همراه طالبان به افغانستان اعزام شدند، به عهده داشت. جمعیت علمای اسلام در دوران جهاد افغانستان یکی از حامیان جدی نهضت مقاومت افغانستان بود و بعدها طالبان و اسامه بن لادن را مورد حمایت قرار داد. رهبران و سران طالبان غالباً در مدارس دینی وابسته به جمعیت علمای اسلام آموزش دینی دیده‌اند. مولانا فضل‌الرحمان جهت ابراز حمایت جدی و هم‌سویی سیاسی با طالبان در ۲۱ ژوئن ۱۹۹۹ با ملا محمد عمر رهبر طالبان دیدار و حمایت همه‌جانبه‌ی خویش را از طالبان اعلام نمود و به وی اطمینان داد که افراد جمعیت، علمای گرام، طلاب، مجاهدین و نوجوانان همواره برای بقا و استحکام حکومت اسلامی روی کار آمده در افغانستان با شما خواهند بود و افراد ما و صدها هزار روحانی، طلبه و نوجوان

1 Deobandy

پاکستان و میلیون‌ها مسلمان دیگر دوشادوش شما بر ضد آمریکا در هر نقطه‌ای وارد جنگ خواهند گردید. (کابل، ۱۳۸۸)

۲) سپاه صحابه

سپاه صحابه^۱ در ۶ سپتامبر ۱۹۸۵ توسط حق نواز جهنگوی در شهر «جهنگ» از توابع پنجاب بنیان‌گذاری شد. حق نواز جهنگوی قبلاً عضو جمعیت علمای اسلام بود. او به‌عنوان فردی مذهبی، متعصب و ضد شیعه شناخته شده بود. انگیزه‌ی اصلی وی از تأسیس سپاه صحابه بنا بر اظهارات خود او و سایر رهبران این گروه، مقابله با نفوذ ایران در پاکستان و جلوگیری از رشد تشیع سیاسی در این کشور بوده است. سپاه صحابه جزو پیروان مکتب دیوبندی به‌شمار می‌رود. حق نواز جهنگوی بنیان‌گذار مقتول آن پس از گسترش فعالیت‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و آغاز جنبش شیعی تحت عنوان «جنبش اجرای فقه جعفریه» سپاه صحابه را بنیان‌گذاری کرد. این گروه از افراطی‌ترین گروه‌های مذهبی در این کشور است و عمده‌ی فعالیت‌های آن حول محور ضدیت با شیعه می‌چرخد. (رشید، ۱۳۸۵: ۴) در حال حاضر، تنها گروه مسلح ضدشیعی در پاکستان می‌باشد که علاوه بر شعار «شیعه کافر است»، مسئول کشتار صدها شیعه‌ی مظلوم در سراسر پاکستان بوده و بازوی مسلح وهابیت می‌باشد. (فلاح‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۱۳) این گروه در کنار ضدیت با شیعه در شرایط کنونی با طالبان پاکستانی همگرا شده و برخی عملیات‌های تروریستی انجام شده بر علیه دولت مرکزی پاکستان را بر عهده گرفته است.

۳) لشگر جهنگوی

لشگر جهنگوی^۲ یکی از گروه‌های افراطی مذهبی وابسته به مکتب فکری «دیوبندی» است که در سال ۱۹۹۵ پس از آن‌که سپاه صحابه تحت فشار احزاب میانه‌رو اسلامی وارد ائتلاف با احزاب دیگر در شورای همبستگی ملی به منظور حل منازعات فرقه‌ای گردید، لشگر جهنگوی به سرکردگی ملک اسحاق و ریاض بسرا و غلام رسول شاه از سپاه صحابه منشعب شده و از پیوستن

1 SSP

2 L.Jahangvi

به شورای همبستگی ملی امتناع ورزیدند و بعدها از سوی «محمد اکرم لاهوری» رهبری شد. افراد وابسته به لشکر جهنگوی نه تنها در اقدامات خشونت‌آمیز در داخل پاکستان دخالت دارند، بلکه در افغانستان و کشمیر نیز در کنار طالبان و حرکت المجاهدین و لشکر طیبه سرگرم نبرد هستند و رابطه‌ی نزدیکی با طالبان مستقر در مناطق قبایلی دارند. «رحمان ملک» وزیر کشور پاکستان، شبه‌نظامیان گروه لشکر جهنگوی شاخه‌ی نظامی سپاه صحابه را متهم می‌کند که به گفته‌ی آمریکا با سازمان تروریستی القاعده و طالبان پیوند نزدیک دارد. (شعیب و همکاران، ۱۳۸۸)

برخی از عملیات‌های مهم تروریستی که علیه مراکز غربی در پاکستان پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در پاکستان انجام گرفته است، از سوی لشکر جهنگوی انجام شده است. این سازمان تحت عنوان «طالبان پنجاب» با کمک دسته‌های انتحاری خود به صورت یک گروه تروریستی خشونت‌گرا درآمده است که علاوه بر مورد هدف قرار دادن منافع آمریکایی در پاکستان، قربانیان اصلی عملیات تروریستی این گروه شامل رهبران و فعالان شیعه، مدیران دولتی، افسران ارشد پلیس و نمازگزاران شیعه و ایرانیان مقیم پاکستان بوده‌اند. (خبیرگزاری آزاد بین‌المللی، ۱۲ ژوئن ۲۰۱۱) بمب‌گذاری ۱۸ اکتبر ۲۰۰۷ شهر کراچی (با ۳۰۰ کشته)، حمله‌ی انتحاری به هتل ماریوت، حمله به ستاد مشترک ارتش پاکستان، حمله به مراکز پلیس شهر لاهور در ۱۵ اکتبر ۲۰۰۸، حمله به اعضای تیم ملی کریکت سریلانکا در مارس ۲۰۰۹ از جمله مواردی است که گروه طالبان پنجابی مسئولیت آنها را بر عهده گرفته است. اسناد و شواهد نیز نشان می‌دهد که طالبان پنجابی از طالبان سوآت و وزیرستان جنوبی به رهبری حکیم‌الله محسود حمایت می‌کند. «بشیر بلور» وزیر دولت ایالتی خیبر پختونخوا و از رهبران حزب عوامی ملی گفته است که «حدود ۲۵۰۰ جوان پنجابی در مناطق قبایلی سرگرم آموزش حملات انتحاری هستند». خادم حسین و عایشه صدیقی از پژوهشگران مسائل امنیتی پاکستان بارها تأکید کرده‌اند که مراکز گروه‌هایی مانند سپاه صحابه، جیش محمد، لشکر جهنگوی و لشکر طیبه در پنجاب است و هزاران نفر از مناطق جنوبی، مرکزی و شمالی پنجاب با این سازمان‌های مذهبی در ارتباط هستند. (فراهانی، ۱۳۹۰)

۴) لشکر طیبه

لشکر طیبه در سال ۱۹۹۱ توسط «حافظ محمد سعید» در ولایت کنر افغانستان تأسیس شد و به خاطر حملات گسترده در جامو و کشمیر هند معروف شد. (فراهانی، ۱۳۹۰) دولت هند لشکر طیبه را به خاطر حمله‌ی تروریستی ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱ به پارلمان این کشور مقصر شناخت و به دنبال آن، با دخالت آمریکا این تشکیلات در ۱۳ ژانویه‌ی ۲۰۰۲ از سوی ژنرال پرویز مشرف رئیس‌جمهور وقت پاکستان، به‌عنوان گروهی غیرقانونی و تروریستی معرفی گردید. به همین دلیل، رهبران آن نام گروه خود را به «جماعت الدعوه» تغییر دادند. طبق برخی آمارها دو گروه اسلام‌گرای لشکر طیبه و حرکت المجاهدین بیش از ۱۸۰ مدرسه‌ی مذهبی در داخل پاکستان دارند و به پرورش تندروهای مذهبی با تفکرات طالبانی مشغول می‌باشد.

۵) جنبش اجرای شریعت محمدی

جنبش اجرای شریعت محمدی^۱ از اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ به رهبری «مولانا صوفی محمد» در راستای استقرار شریعت طالبانی و سیستم قضایی مبتنی بر آن فعالیت خود را آغاز نمود. محل اصلی فعالیت این گروه در دره‌ی سوآت می‌باشد. جنبش اجرای شریعت محمدی که به‌عنوان یک سازمان طرفدار و حامی طالبان و القاعده شناخته می‌شود، تمامی احزاب سیاسی-مذهبی پاکستان را به این دلیل که آنها از دموکراسی غربی پیروی می‌کنند و طرفدار جنگ مسلحانه علیه دولت پاکستان نیستند، مردود می‌شمارد. صوفی محمد پس از حمله‌ی آمریکا به افغانستان علیه غرب فتوای جهاد داد. وی در یک موضع‌گیری بسیار تند اعلام نمود: «اگر این حکومت غیرالهی غرب‌گرا [دولت پاکستان] را ساقط نکنیم، خداوند نماز ما را هم نخواهد پذیرفت». وی پس از جذب حدود ۱۰ هزار نفر از جوانان پاکستانی به نیروهای ضد اشغالگران در افغانستان پیوست که در این کارزار بسیاری از نیروهایش کشته شدند. خود صوفی محمد در سال ۲۰۰۲ توسط پاکستان دستگیر و پس از ۷ سال زندان در سال ۲۰۰۸ بر مبنای صلح سوآت و سرحد آزاد شد. دولت پاکستان با این گروه به دلیل داشتن گرایش‌های ایدئولوژیک و

1 Tehrik-i-Nifaz-i-Shariat-i-Mohammadi (TNSM)

مخالفت با همکاری پاکستان با آمریکا و تعهد به تأسیس دولت مذهبی در این کشور به‌شدت دچار اختلاف شد و در نهایت، ارتش با انجام عملیات نظامی، طرفداران این گروه را در سوآت و مالاکند سرکوب کرد. (فراهانی، ۱۳۹۰) «طالبان سوآت» تحت رهبری مولانا فضل‌الله که حامی جنبش اجرای شریعت محمدی است، به‌صورت یک چهره‌ی معروف در پاکستان درآمده است. طالبان سوآت به‌شدت در مقابل ارتش پاکستان هنگامی که عملیات نظامی در اکتبر ۲۰۰۷ جهت انهدام شبکه‌ی جنگ‌جویان و نابودسازی زیرساخت‌ها و مقر جنبش اجرای شریعت محمدی و ایستگاه خصوصی رادیو راه‌اندازی کرد، مقاومت کرده و در سال ۲۰۰۹ دولت را مجبور به قبول اجرای قوانین اسلامی در منطقه‌ی ملکنند کردند.

۶) شبکه‌ی حقانی

شبکه‌ی حقانی که توسط «جلال‌الدین حقانی» رهبری می‌شود، یک گروه نظامی و متحد طالبان است و البته به دلیل کهولت سن وی رهبری این گروه به پسر بزرگش «سراج‌الدین» منتقل شده است. این گروه در حال حاضر قدرت و نفوذ خود در مناطق پشتون‌نشین پاکستان و در شمال وزیرستان در سرحد با ولایت خوست افغانستان را حفظ و حتی تقویت کرده است و در ارتباط کامل با طالبان پاکستانی عمل می‌کند. پسران حقانی در حدود ۳۰۰۰ جنگ‌جو را در صفوف خود دارند و آنها را در کمپ‌هایی در آن طرف خط دیوراند نگه داشته‌اند. با وجودی که صدها تن از افراد گروه حقانی در جنگ‌ها از بین می‌روند، ولی در مقابل افرادی که در مدارس مذهبی پاکستان تربیت شده‌اند، دوباره صفوف حقانی را پر می‌نمایند. (آژانس خبری باخت، ۳۰ می ۲۰۱۰) «ریچارد هالبروک» نماینده‌ی ویژه‌ی آمریکا در امور افغانستان و پاکستان گفته است: «شبکه‌ی حقانی وابسته به القاعده از مخفیگاه‌های امن خود در پاکستان همگام با طالبان پاکستانی حملاتی را علیه نیروهای ائتلاف و آمریکایی در افغانستان انجام می‌دهد». (سلام خان، ۲۰۱۰) گروه جنبش طالبان پاکستان با گروه حقانی رابطه‌ی بسیار خوبی دارد. «حقانی» یکی از معدود پاکستانی‌هایی است که رهبری بخشی از طالبان را در افغانستان و پاکستان بر عهده دارد. آمریکا مدعی است که مقر این گروه در کویته‌ی پاکستان می‌باشد.

۷) جنبش طالبان پاکستان

در میان گروه‌ها و احزاب طالبانی در پاکستان، جنبش طالبان پاکستانی به رهبری بیت‌الله محسود یکی از گروه‌هایی است که با اتحاد احزاب مختلف طالبانی در مناطق قبایلی و ایالت سرحد ایجاد گردیده و از دیگر گروه‌های طالبانی منسجم‌تر است و اقدامات وسیع‌تری در پاکستان انجام می‌دهد. «جنبش طالبان پاکستان» متشکل از ۱۳ گروه از مناطق مختلف شمال غربی پاکستان در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۷ توسط شورایی شامل ۴۰ نفر از رهبران ارشد گروه‌های جنگ‌جو که حدود ۵۰ هزار مرد جنگی در اختیار داشتند، در پشاور پاکستان تشکیل شد. این شورا تصمیم به متحد شدن تحت یک پرچم واحد گرفت و «بیت‌الله محسود» از منطقه‌ی وزیرستان جنوبی را به‌عنوان رئیس طالبان پاکستانی منصوب نمودند. (خبرگزاری آزاد بین‌المللی، ۱۲ ژوئن ۲۰۱۱)

بیت‌الله محسود در اولین موضع‌گیری اعلام کرد که هدف آنان مقابله با عملیات نظامی پاکستان است و اگر حکومت خلاف رویه‌ی طالبان به عملیات نظامی و همکاری با آمریکا ادامه دهد، با جواب دندان‌شکنی روبه‌رو خواهد شد. (فراهانی، ۱۳۹۰) جنبش طالبان پاکستان مدعی نمایندگی رهبران طالبان در سراسر نوار قبایلی پاکستان است. طبق گزارش رسمی سازمان ملل ۸۰ درصد حملات تروریستی در پاکستان توسط این گروه انجام می‌شود. (www.roozna.com) جنبش طالبان پاکستان حدود ۲۰۰۰ نیروی آموزش‌دیده برای عملیات انتحاری دارد. هم‌چنین حضور بیش از ۱۵۰۰۰ جنگ‌جوی خارجی در وزیرستان که اعضای القاعده به شمار می‌روند، قدرت فزاینده‌ای به آن بخشیده است. بیت‌الله محسود از همان ابتدا ضمن حفظ ارتباط خود با ملا عمر، از طریق اتحاد با مولوی نصیر در وزیرستان جنوبی و گل بهادر در وزیرستان شمالی توانست قدرت ویژه‌ای برای طالبان پاکستانی کسب نماید. در طول چند سال گذشته قدرت سازمانی و نظامی و نیز کیفیت رهبری طالبان در مناطق قبیله‌ای پاکستان بهبود یافته است. این در حالی است که متحدان و هواداران طالبان تا قبل از حمله‌ی نظامی آمریکا به افغانستان در اواخر سال ۲۰۰۱ تحت این نام شناخته‌شده نبوده و به شکل امروزی منسجم و متحد نبودند. تدریجاً ساکن مناطق قبیله‌ای افرادی مانند حکیم‌الله محسود، رئیس قبیله‌ی محسود در وزیرستان جنوبی،

مولانا فقیر محمد و مولانا قاضی فضل‌الله از گروه جنبش اجرای شریعت محمدی، رهبری این جریان‌ها را بر عهده دارند. طرفداران و حامیان طالبان افغانستان در مناطق قبیله‌ای پاکستان نیز در واکنش به حضور نیروهای ارتش پاکستان در این مناطق از سال ۲۰۰۱ به بعد به نیروهای طالبان مستقل و فعال تبدیل شدند. (Bhattani, 2008) برادران محسود به نام‌های «بیت‌الله»، «عبدالله» و «ذوالفقار» نیز از جمله افرادی بودند که هم‌زمان با حمله‌ی آمریکا به افغانستان به این کشور سفر کردند تا در کنار طالبان علیه نیروهای ائتلاف بجنگند. «عبدالله محسود» پس از حملات آمریکایی‌ها به مناطق باجور که تعدادی کشته و ده‌ها زخمی برجای گذاشت، تهدید کرد به اقدام‌های تلافی‌جویانه دست خواهد زد. (فراهانی، ۱۳۹۰) با وجود این‌که غالب مردم در مناطق قبیله‌ای پاکستان همواره مسلح بوده‌اند، اما به نظر برخی کارشناسان و تحلیل‌گران تنها طی چند سال اخیر آنها حول یک ایدئولوژی اسلامی از نوع طالبانی با هم ائتلاف نموده و وارد فاز نظامی شده‌اند. «حسن عباس» از محققان دانشگاه هاروارد در این زمینه می‌گوید:

"رهبران طالبان پاکستانی موقعیت خود را به جای رهبران سنتی قبیله‌ای تثبیت کرده‌اند. این نیروها تاکنون نزدیک به ۲۰۰ نفر از سران و بزرگان قبایل همگرا با دولت پاکستان و سیاست‌های آمریکا را کشته‌اند. طالبان پاکستان از هفت منطقه‌ی فتا و هم از مناطق مختلف ایالت سرحد دارای نمایندگانی می‌باشند. بر اساس برخی تخمین‌ها، طالبان پاکستان حدود ۳۰۰۰۰ تا ۳۵۰۰۰ عضو دارد، در میان اهداف اصلی اعلام‌شده‌ی آنها جهاد دفاعی علیه ارتش پاکستان، اجرای شریعت و حرکت به سمت اتحاد علیه نیروهای آمریکا و ناتو به چشم می‌خورد." (Abbas, 2009).

نسل جدید طالبان در پاکستان با دولت سرسازگاری ندارند و رغبت بیشتری به انجام عملیات‌های انتحاری نشان می‌دهند. به‌عنوان نمونه، آنها در سال ۲۰۰۷ بیش از ۵۰ مورد عملیات انتحاری انجام داده‌اند، در حالی که شمار این عملیات‌ها بین سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۷ به کمتر از ۲۰ مورد می‌رسید. مناطق قبیله‌ای بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و شروع جنگ علیه تروریسم به‌صورت تصاعدی شاهد افزایش روزافزون فعالیت‌های طالبان بوده است. برای آشنایی بیشتر با چگونگی شکل‌گیری این گروه و محل پرورش آنها به بررسی مختصر مناطق قبایلی پرداخته می‌شود.

مناطق و حوزه‌های تحت نفوذ و فعالیت طالبان پاکستانی

مناطق قبایلی پاکستان یکی از پیچیده‌ترین مراکز قبیله‌ای جهان می‌باشد که امروزه از آن به‌عنوان «مرکز صدور تروریسم» یاد می‌شود. اکثریت ساکنان این مناطق پشتون می‌باشند. منطقه‌ی قبایلی (فتا) به‌وسیله‌ی خط دیوراند از افغانستان جدا شده است. منطقه‌ی قبایلی به‌لحاظ جغرافیایی از غرب با افغانستان، از شرق با دو ایالت سرحد و پنجاب پاکستان و از جنوب با ایالت بلوچستان پاکستان هم‌مرز است. مهم‌ترین شهرهای این منطقه عبارت‌اند از میرانشاه، رازمک، دارا بازار و وانا. (Mir, 2008) در شرایطی که طالبان با حمله‌ی آمریکا به افغانستان حکومت خود را واگذار کرد و تمام توجه‌ها در پاکستان بر دستگیری بن‌لادن و متلاشی شدن سازمان القاعده متمرکز شد، جنبش طالبان پاکستان در منطقه‌ی پشتون‌نشین با پتانسیل و زمینه‌های از قبل فراهم شده (مدارس مذهبی، آموزه‌های جهادی) به اصلی‌ترین بازیگر سیاسی پاکستان تبدیل شد. هم‌چنین در سال ۲۰۰۴ مشرف حدود ۸۰ هزار نیروی نظامی به منطقه‌ی قبایلی اعزام کرد و با این اقدام، روابط دولت با نظام قبیله‌ای دچار بحرانی جدی شد. در این جریان، ۲۵۰ سرباز پاکستانی کشته شدند و ارتش بدون هماهنگی دولت توافق آتش‌بس را با طالبان پاکستان امضا کرد. به این ترتیب، نفوذ دولت در منطقه کاهش و اقتدار طالبان افزایش یافت. از این تاریخ تا سال ۲۰۰۶ قدرت طالبان در منطقه با اجرای قانون شریعت افزایش یافت و حملات مکرر ارتش فقط به تضعیف مکرر خود ارتش انجامید. (سلطان‌زاده، ۱۳۸۸) از اواخر سال ۲۰۰۶ که حملات موشکی آمریکا به منطقه‌ی قبایلی شدت یافت، چهره‌ی جدید طالبان پاکستان را بیشتر نمایان کرد و مقاومت آنان در شکل جدیدی هم‌چون موج حملات انتحاری به واحدهای ارتش در مناطق قبایلی و ایالت سرحد به راه افتاد. بعد از این اتفاقات، مناطق قبایلی پاکستان و ایالت سرحد که در گذشته مأوا و پشتیبان طالبان افغانستان بود، به مأمن و کانون فعالیت‌های طالبان جدیدی تبدیل شد که خود را طالبان پاکستان نامیده و در ارتباط با طالبان افغان عمل می‌نمایند. پشتون بودن، وجه اشتراک دو تیره‌ی طالبان این طرف و آن طرف خط مرزی دیوراند است و این عاملی محوری است که پشتون‌های دو طرف مرز را به سمت «همبستگی و اتحاد» سوق داده و در هر دو کشور

افغانستان و پاکستان بسیاری از گروه‌های شورشی از جمله طالبان افغانستان، القاعده، حزب اسلامی گلبدین، حزب اسلامی خالص، شبکه‌ی حقانی، شریعت محمدی، لشکر اسلام، لشکر طیبه و جنبش اسلامی ازبکستان با تحریک طالبان پاکستانی همگرا شده‌اند. بر اساس برآوردی که شورای روابط خارجی آمریکا ارائه داده است، در حال حاضر حدود یک میلیون جوان زیر ۲۰ سال در مناطق قبایلی پاکستان مسلح هستند. بسیاری از آنها علاقمند به انجام حملات انتحاری هستند و شهادت از طریق انفجار جلیقه‌ی انفجاری را عالی‌ترین جهاد می‌دانند. بر اساس اظهارات مقامات نظامی پاکستان با وجود این که تاکنون درگیری‌ها و کشمکش‌های فراوانی بین نیروهای دولتی و شبه‌نظامی در منطقه‌ی وزیرستان به وجود آمده است، اما از قدرت طالبان کاسته نشده است. «سام ظریفی» عضو سازمان عفو بین‌الملل می‌گوید: «طالبان به طور رسمی کنترل ۸ تا ۱۰ میلیون نفر را در پاکستان در دست دارد». (واحد مرکزی خبر، ۱۳۸۸/۸/۵)

تأثیرات فعالیت‌ها و اقدامات طالبان پاکستانی بر جامعه‌ی پاکستان

در بررسی تأثیر فعالیت‌های طالبان بر جامعه‌ی پاکستان می‌توان به مهم‌ترین عوامل بی‌ثباتی داخلی که توسط این گروه‌ها در مناطقی از سرزمین پاکستان حادث شده است، اشاره نمود. مواردی را که نشان‌دهنده‌ی ناامنی‌های داخلی پاکستان بر اثر فعالیت‌های انتقام‌جویانه‌ی طالبان پاکستانی می‌باشد، می‌توان چنین بر شمرد:

۱) اشغال مناطق قبایلی و گسترش حضور طالبان تا نزدیکی اسلام‌آباد و کاهش قدرت دولت در این مناطق، یکی از نشانه‌های بحران و بی‌ثباتی داخلی این کشور می‌باشد. طالبان پاکستان تاکنون بیش از ۳۰ منطقه در مناطق قبایلی و ایالت سرحد و بلوچستان را تحت کنترل و یا نفوذ خود دارد. نکته‌ی حائز اهمیت در گسترش حوزه‌ی فعالیت طالبان پاکستانی این است که با توجه به توسعه‌ی نفوذ آنها در بسیاری از نقاط پاکستان و شدت گرفتن تنفر جامعه‌ی سنتی پاکستان از آمریکا این خطر وجود دارد که طالبان رفته رفته سراسر قلمرو پاکستان را به قبضه‌ی خود در آورند و یا این که پاکستان تجزیه گردد. بنابراین، بی‌ثباتی و عدم امنیت در این کشور اصلی‌ترین پیامد افزایش قدرت طالبان در پاکستان می‌باشند. (رمضان، ۱۳۸۸)

۲) گسترش فعالیت طالبان و اقدامات آنها در داخل پاکستان زمینه‌ساز بحران‌های امنیتی، اقتصادی و اجتماعی در این کشور شده است. رشد طالبان و نفوذ و گسترش آنها در پاکستان، این کشور را با چالش‌های جدی در عرصه‌های سیاسی، امنیتی و اجتماعی مواجه کرده است که اکنون مهار آنها به سادگی میسر نمی‌باشد. طالبانی که قرار بود افغانستان را برای پاکستان فتح کند، اکنون به عاملی اصلی در ایجاد چالش برای پاکستان تبدیل شده است. حملات طالبان به مراکز مهم سیاسی، نظامی و اقتصادی در پاکستان ثبات و امنیت را در این کشور زیر سؤال برده است و با توجه به حجم وسیع عملیات‌های تروریستی که توسط طالبان طراحی و اجرا می‌گردد، هیچ‌گونه تضمین امنیتی برای شهروندان آن کشور متصور نیست. همین امر زمینه‌ی بحران و نارضایتی مردم از دولت را فراهم می‌آورد. عملیات‌های نظامی طالبان در مناطق قبایلی و ایالت سرحد موجب آواره شدن تعداد زیادی از ساکنان شده است که این امر نشان از نبود امنیت و ناتوانی دولت در بهبود اوضاع دارد. انفجارها و عملیات‌های انتحاری، انهدام نهادهای آموزشی و... زندگی عموم ساکنان مناطق قبایلی و نواحی پیشاور، دیر اسماعیل خان، هنگو، کوهات، مردان، سوآت، بونر و... را به جهنم تبدیل کرده است. (فراهانی، ۱۳۸۸) بر اساس گزارش وزارت کشور پاکستان، این کشور بیش از ۱۳۰۰ نظامی و حدود ۱۰/۰۰۰ نیروی امنیتی و غیرنظامی را در جریان مبارزه با طالبان در مناطق قبایلی از دست داده و حدود نیم میلیون نفر نیز در داخل این کشور به‌خاطر حملات هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا، عملیات نظامی طالبان و ارتش پاکستان آواره شده‌اند. (سایت تحلیلی جاودان، ۱۳۸۸) هاروین و اینبائتم^۱ تحلیل‌گر مؤسسه‌ی مطالعات خاورمیانه در واشنگتن درباره‌ی تبعات افزایش قدرت طالبان در پاکستان می‌گوید:

"اسلام‌آباد باید درک کند که مشکل طالبان چیزی فراتر از حد کنونی است. طالبان تهدید جدی برای حکومت پاکستان به شمار می‌رود و دولت پاکستان بخش‌های زیادی از مناطق قبایلی را در کنترل خود ندارد، در صورتی که طالبان کنترل کامل خود را بر این قبایل ایجاد کرده است." (روزنامه نیوزویک، ۲۴ آگوست ۲۰۰۹)

1 harvin of inbaem

هم‌چنین افزایش قدرت طالبان و حملات جنگ‌جویان آنها همراه با بی‌ثباتی نسبی سیاسی پاکستان به ضعف سیستم اقتصادی این کشور کمک نموده و این کشور را با بحران در بخش اقتصادی مواجه نموده، به طوری که هم‌اکنون سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف به‌شدت کاهش یافته است. بر اساس آمار اعلام شده از سوی «شوکت عزیز» مشاور اقتصادی گیلانی، پاکستان از سال ۲۰۰۱ تاکنون حدود سی و چهار میلیارد و پانصد و بیست میلیون دلار در مبارزه با گروه‌های شبه نظامی متحمل خسارت شده است و همه‌ی بخش‌های اقتصاد این کشور را تحت تأثیر قرار داده است. شوکت عزیز افزوده است: «مبارزه با تروریسم اثر منفی بر صادرات پاکستان داشته و کاهش سرمایه‌گذاری خارجی در این کشور را موجب شده است». مبارزه با تروریسم در پاکستان موجب کاهش فرصت‌های شغلی، آسیب تأسیسات زیربنایی نظامی و غیرنظامی شده و صنعت گردشگری داخلی این کشور را تحت تأثیر قرار داده است. (خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۱/۲۷ / ۸۷) بعد از شروع مبارزه با تروریسم رویه واحد پول پاکستان ۲۷ درصد ارزش خود را از دست داده و شاخص بورس این کشور نیز به‌شدت کاهش یافته است که علت اصلی آن فرار سرمایه‌گذاران خارجی به علت گسترش ناامنی‌های داخلی در این کشور بوده است. (نشریه راه نجات افغانستان، ۱۳۸۸/۵/۱۹)

در مجموع، به نظر می‌رسد فعالیت‌های رو به رشد طالبان، اقتصاد فلج شده‌ای را برای پاکستان به همراه داشته باشد که کمک‌ها و مساعدت‌های آمریکا و سایر کشورها به پاکستان نیز نمی‌تواند اقتصاد آن را نجات دهد.

۳) آمارهای ارائه شده توسط مراکز مطالعاتی و هم‌چنین خود دولت پاکستان در خصوص شمار قربانیان حملات انتحاری و بمب‌گذاری‌های انجام شده توسط شبه نظامیان طالبان نشان می‌دهد که قربانی شدن غیرنظامیان در پاکستان طی سال‌های گذشته تشدید شده و به نظر بسیاری از تحلیل‌گران ورود این کشور به ائتلاف با آمریکایی‌ها در جنگ علیه تروریسم به پایه‌های امنیتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پاکستان آسیب‌های جدی وارد کرده است. پاکستان از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ با بیش از ۲۲۰ حمله‌ی انتحاری و بمب‌گذاری‌های بزرگ و کوچک مواجه بوده که طی آن صدها نفر از مردم عادی و نظامی این کشور جان باخته‌اند. به

گفته‌ی رحمان ملک وزیر کشور دولت فدرال پاکستان، طی ۲۴۸۸ مورد حمله‌ی تروریستی در دو سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ بیش از ۳۰۰۰ نفر کشته و ۶۰۰۰ نفر نیز زخمی شده‌اند. البته تنها حملات انتحاری و بمب‌گذاری‌های شبه نظامیان طالبان به قربانی شدن غیرنظامیان پاکستانی منجر نشده، بلکه حملات موشکی آمریکا نیز شمار زیادی از مردم بی‌گناه پاکستان را به خاک و خون کشیده است. شهرهای واقع در ایالت خیبر پختونخواه، منطقه‌ی سوآت، مناطق قبایلی موسوم به فتا، ایالت پنجاب، ایالت بلوچستان و در نهایت پایتخت پاکستان به ترتیب از حملات انتحاری و بمب‌گذاری‌ها بیش‌ترین آسیب را دیده‌اند. شمار حملات طالبان در پاکستان در سال ۲۰۰۷، ۱۳۷ درصد افزایش یافت که عمده‌ی این عملیات‌ها در مناطق قبایلی و شمال غرب پاکستان صورت گرفت و نسبت به سال قبل، ۲۳ درصد افزایش داشته است. (مرکز ملی ضد تروریسم آمریکا، ۳۰ آوریل ۲۰۰۷) هم‌چنین به گزارش باشگاه خبرنگاران به نقل از خبرگزاری آسوشیتدپرس، نتایج دو نظرسنجی صورت گرفته توسط مؤسسه‌ی تحقیقاتی «پیو» نشان‌دهنده‌ی آمریکایی‌ستیزی گسترده در کشوری است که خیلی‌ها آمریکا را علت اصلی افزایش خشونت‌های اسلام‌گرایانه به‌ویژه از ناحیه‌ی طالبان پاکستان می‌دانند؛ خشونت‌هایی که تاکنون هزاران کشته بر جای گذاشته است. بر اساس این گزارش، در این دو نظرسنجی ۷۰ درصد از سؤال‌شوندگان گفته‌اند که آمریکا یک دشمن است و نباید دولت پاکستان با آن همکاری کند و تنها یک دهم پاکستانی‌ها، آمریکا را شریکی صادق برای کشورشان دانسته‌اند. (باشگاه خبرنگاران، ۹۰/۴/۱)

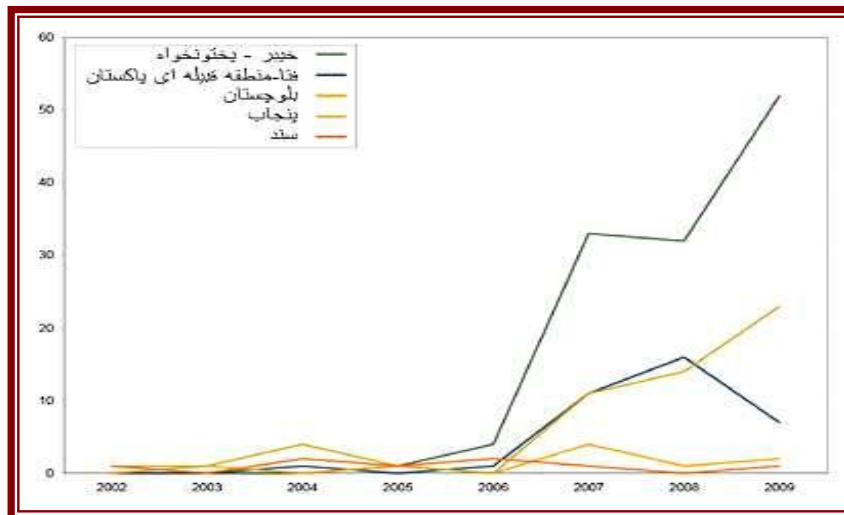
واقعیت این است که حملات انتحاری قبل از ماجرای ۱۱ سپتامبر یک پدیده‌ی ناشناخته بود، اما اکنون به یک امر معمول و روزانه تبدیل شده است. در مقابل ۳۰۰۰ شهروند آمریکایی که در حوادث ۱۱ سپتامبر کشته شدند، ۵۲۰۰۰ پاکستانی بی‌گناه جان خود را از دست داده و بیش از ۱۰۰ هزار نفر دیگر نیز زخمی شده‌اند. طبق برآوردها بیش از ۳۰۰۰ نفر که اغلب آنها افراد بی‌گناه پاکستانی بوده‌اند، از سال ۲۰۰۴ تاکنون بر اثر حمله‌ی هواپیماهای بدون سرنشین جان خود را از دست داده‌اند. (بابر، ۱۳۹۰)

۴) از نقطه نظر پراکندگی جغرافیایی عمده‌ی حملات و بمب‌گذاری‌ها انجام شده در پاکستان به ترتیب زیر می‌باشند:

- ایالت خیبر پختونخوا: در شهرهای هنگو، کوهات، پیشاور، لکی مروت، نوشهره، دیر اسماعیل خان، دیر سفلی، چارسده، شبقدر، مردان، تانک، کرک، چارباغ، دره‌ی آدم خیل، مانسهره و دوآبه؛
- ایالت پنجاب: در شهرهای لاهور، مولتان، دیر غازی خان، راولپندی، چکوال، پاکپتان، سارگودها، کامرا، تاکسیلا، بهک کار؛
- منطقه‌ی سوآت: در شهرهای ماینگورا، شانگلا، دیر سفلی و چارباغ؛
- مناطق قبایلی: کرم، مهمند، باجور، خیبر، اورکزی، وزیرستان جنوبی و شمالی؛
- ایالت بلوچستان: در شهرهای کویته، دیر بوگتی، خوزدار، کالات و قلعه‌ی سیف‌الله خان؛
- ایالت سند: در شهرهای کراچی و حیدرآباد؛
- شهر اسلام‌آباد.

هم‌چنین قربانیان حملات و بمب‌گذاری‌های انجام شده از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰، از نقطه نظر ماهیت هدف (نظامی - غیرنظامی) ۷۰ درصد غیرنظامیان و ۳۰ درصد نظامیان هدف قرار گرفته‌اند.

در نمودار شماره‌ی ۳ تعداد سالانه‌ی حملات انتحاری در سند، پنجاب، بلوچستان، منطقه‌ی فتا و ایالت خیبر قابل ملاحظه است که بیش‌ترین تعداد مربوط به ایالت خیبر پختونخواه در سال ۲۰۰۹ و بعد از آن پنجاب در سال ۲۰۰۹، منطقه‌ی فتا در سال ۲۰۰۸، بلوچستان در ۲۰۰۷ و سند در ۲۰۰۶ می‌باشد.



نمودار ۳: تعداد سالانه حملات انتحاری بر اساس ایالت و منطقه قبایلی پاکستان از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۹.

منبع: آرشیو شاخص پاکستان در مؤسسه بروکینگز، ۲۰۱۰

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که بعد از حمله آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ که پاکستان نیز با آن کشور متحد گردید، دامنه ناامنی‌های داخلی در پاکستان بیش‌تر شد و در این مسیر «جنبش طالبان پاکستانی» نقش اصلی و محوری را در ایجاد این ناامنی‌ها و حملات در داخل پاکستان ایفا می‌نماید.

تأثیر راهبرد آمریکا در جنگ با تروریسم بر اتحادها و ائتلاف‌های نظامی-سیاسی محلی و منطقه‌ای

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تهدیدات تروریستی در صدر تهدیدات علیه امنیت و منافع ملی آمریکا قرار گرفت. از این مقطع به بعد سمت‌گیری‌ها و تمایلات زمامداران کاخ سفید که غالباً تحت تأثیر راهبردهای سیاسی-امنیتی آمریکا بود، در حوزه جنوب آسیا جنبه‌ی عینی یافت و آنچه که تا آن زمان فقط در حد الفاظ و مکتوبات بود، عملاً به وقوع پیوست. آمریکا از همان فردای حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به شکل‌دهی «جبهه‌ی ضدتروریسم» به رهبری دولت آمریکا به صورت ذهنی و انتزاعی و سپس عینی و واقعی پرداخت که به تبع

آن «جبهه‌ی رادیکالیسم و تروریسم» (به تعبیر آمریکایی‌ها) به رهبری القاعده و طالبان معرفی گردید. بنابراین، گام اساسی و زیربنایی برای ایجاد دو جبهه‌ی مخالف شکل گرفت. در چنین وضعیتی آمریکا خود را به‌عنوان یک بازیگر کلیدی و هژمون می‌پنداشت که منافع ملی و حیاتی خود را در خطر می‌دید. در همین راستا، آمریکا با ایجاد اتحادها و ائتلاف‌های نظامی مطابق میل خود برای رسیدن به اهداف و منافع خود عمل نمود. اجرای راهبرد نبرد با تروریسم که با درخواست از پاکستان جهت همکاری همراه بود، سبب شد تا پاکستان برخلاف گذشته که از طالبان حمایت نظامی، اطلاعاتی و تسلیحاتی می‌کرد، بین آمریکا و طالبان یکی را انتخاب کند و این انتخاب حمایت از آمریکا بود. راهبرد مبارزه با تروریسم پیامدها و آثار منطقه‌ای و محلی گسترده‌ای در جنوب آسیا در پی داشت. این راهبرد از یک سو سبب تغییر در ائتلاف‌های قبلی و شکل‌گیری ائتلاف‌ها و جبهه‌های جدید به‌صورت محلی در مناطق پشتون‌نشین افغانستان و پاکستان شد و از طرفی دیگر، باعث تغییر نظام گذشته و ایجاد نظام جدیدی در منطقه‌ی جنوب آسیا شد و تنش‌ها و رقابت‌های منطقه‌ای شکل جدیدی به خود گرفت. کشورهای هند و پاکستان هر یک با تأکید بر نقش مهم خود در منطقه، درصدد برآمدند تا به نحوی حمایت و کمک آمریکا را جلب نمایند و نقش مهمی در راهبرد سیاسی-امنیتی آمریکا در مبارزه با القاعده و طالبان ایفا کنند. طالبان قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر بر افغانستان حاکم بود که مورد حمایت کامل دولت پاکستان بود، اما با حمله‌ی آمریکا به پاکستان در قالب جنگ علیه تروریسم، دولت پاکستان متحد آمریکا گردید. این در شرایطی بود که هند، پاکستان را به حمایت از تروریسم فرامرزی در کشمیر متهم می‌کرد و از آمریکا می‌خواست تا پاکستان را برای محدود کردن و کنترل اقدامات فرامرزی تروریستی تحت فشار قرار دهد. از طرف دیگر، پاکستان می‌خواست تا با ورود در جنگ علیه تروریسم بتواند آمریکا را به اعمال فشار بر هند برای حل معضل کشمیر وادار نماید. در کنار این تنش‌ها، رقابت‌ها و دغدغه‌های پاکستان، راهبرد نبرد با تروریسم فرصت نادری را برای این کشور فراهم نمود تا بتواند جایگاه خود را در راهبرد آسیایی آمریکا ترمیم نموده و امتیازات ویژه‌ای را به خود اختصاص دهد. (فرزینیا، ۱۳۸۳: ۱۵-۱۳) رقابت‌ها و تنش‌های منطقه‌ای و ترس دولتمردان پاکستان از آمریکا سبب شد تا

پاکستان با نادیده گرفتن ائتلاف‌های گذشته به ائتلاف جدیدی در منطقه تحت عنوان ائتلاف علیه تروریسم بیوندد. پاکستان با این اقدام گام در مسیری گذاشت که برای طالبان، اسلام‌گرایان و جامعه‌ی سنتی پاکستان قابل درک و تحمل نبود. این تغییر راهبرد سبب شد تا اسلام سیاسی در پاکستان در کنار طالبان و القاعده قرار گیرد. در همان روزهای آغازین همکاری‌های پاکستان با آمریکا اعتراضات شدیدی از ناحیه‌ی اسلام‌گرایان صورت گرفت. راهبرد مبارزه علیه تروریسم که از طریق اتحاد و همکاری‌های نظامی با کشورهای دیگر از جمله پاکستان عملی گردید، در صحنه‌ی داخلی پاکستان عملاً جدایی بین دولت و اسلام‌گراها را تکمیل نمود و سبب شد تا رادیکالیسم پاکستانی با محوریت طالبان پاکستان منسجم‌تر، متحدتر و قدرتمندتر از گذشته علیه اهداف خود در پاکستان دست به عملیات بزند و مناطقی از پاکستان را با بحران جدی سیاسی - امنیتی مواجه نماید. از مهم‌ترین تبعات و پیامدهای راهبرد جدید آمریکا برای دولت پاکستان می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

(۱) سرریز شدن نیروهای القاعده و طالبان به درون خاک پاکستان و اتحاد با نیروهای طالبان پاکستانی؛

(۲) آسیب پذیرتر شدن خطوط تدارکاتی ناتو و آمریکا در پاکستان؛

(۳) هجوم آوارگان افغان به درون مرزهای پاکستان که به مرور زمان به منبع تأمین نیروی انسانی طالبان پاکستانی تبدیل خواهد شد؛

(۴) تحریک شبه نظامیان طالبان از طریق حملات هوایی و زمینی مکرر و غافلگیرانه، موجب تشدید حس انتقام‌جویی و حملات تلافی‌جویانه‌ی آنها در وهله‌ی نخست بر علیه پاکستان خواهد شد.

(۵) یکی از بندهای راهبرد آمریکا در پاکستان تأکید بر اقدام نظامی مستقیم علیه پناهگاه‌های امن القاعده و طالبان در مناطق قبایلی پاکستان است که مفهوم آن گسترش و توسعه‌ی بحران جنگ به مناطق قبایلی و چالش‌ساز پاکستان است.

(۶) در راهبرد «افپاک» استفاده از «قدرت هوشمند» در مناطق افغانستان و پاکستان در راستای برنامه‌ی آمریکا قرار گرفت. بعد از اجرای این راهبرد واقعیت این است که

هم‌چنان به جای «قدرت هوشمند»^۱ مدنظر دولت اوپاما، در مواجهه‌ی نیروهای ناتو و آمریکا با طالبان «خشونت هوشمند»^۲ در جریان است که نتیجه‌ی آن افزایش تلفات و درگیری‌ها در پاکستان بوده است.

در حال حاضر همکاری متقابل و تنگاتنگی میان طالبان در جبهه‌های جنگ دو کشور در تقابل با این راهبرد وجود دارد و می‌توان افراد دو کشور را در صفوف متحد طالبان افغانستانی و پاکستانی مشاهده کرد. دو کشور افغانستان و پاکستان در حالی شاهد افزایش فعالیت طالبان پاکستانی است که راهبرد جدید مبارزه آمریکا با تروریست‌ها در این دو کشور به اجرا گذاشته شده و مقام‌های امنیتی افغانستان و پاکستان نیز از گسترش برنامه‌های خود در سرکوب آنها خبر می‌دهند. اما با وجود این، فعالیت شورشیان هر روز در حال گسترش است و راهبرد جدید آمریکا و طرح‌های مسئولان افغان و پاکستان نه تنها بحران امنیتی را مهار نکرد، بلکه تشدید حملات تخریبی طالبان را در پی داشته است. (Kapila, 2009) راهبرد آمریکا در جنگ علیه طالبان و القاعده موجب شکل‌گیری طیف گسترده‌ای از «کانون‌های مقاومت» با محوریت طالبان در پاکستان گردید. از آنجا که واکنش‌های آمریکا به حملات ۱۱ سپتامبر و ماهیت رفتار سرکوبگرانه و اشغالگرانه‌ی آن کشور در قالب «راهبرد مبارزه علیه تروریسم» به نحو چشمگیری ضداسلامی بود، تاخت و تاز آمریکا در کشورهای اسلامی و اشغال مستقیم سرزمین‌های اسلامی موجب تقویت اسلام سیاسی تندرو گردید. این اقدامات روحیه‌ی بیگانه‌ستیزی و تعصبات اعتقادی و مذهبی مردم پاکستان را به شدت برانگیخت و موجب «پیوند طالبان با اسلام سیاسی پاکستان» گردید و گرایش به تندروی و تثبیت رادیکالیسم را در پی داشت. (خوش‌طینت، ۱۳۸۸: ۷۸-۸۲) جبهه‌ی متحد طالبان پاکستانی، در مقابل خود فقط آمریکا را دشمن نمی‌داند، بلکه با دولت و ارتش پاکستان مواجه می‌شود که انتظار همکاری با آمریکا بر علیه دست‌پرورده‌های خود از آن نمی‌رفت. از این‌رو، افراط‌گرایان با محوریت طالبان در مواجهه با این صف‌بندی خصمانه و نابرابر، دولت و ارتش پاکستان را خیانت‌کار دانسته و آنها

1 Smart power

2 Violence power

را به چالش کشانده‌اند. این وضعیت بدون تردید بر خشونت‌گرایی طالبان در پاکستان افزوده است. گسترش روحيات و گرایش‌های ضدآمریکایی و بیگانه‌ستیز اسلام‌گرایان سیاسی در پاکستان نیز یکی دیگر از پیامدهای امپریالیسم و راهبرد امنیتی این کشور در جنگ علیه تروریسم می‌باشد که در انسجام اتحاد گروه‌های طالبانی در پاکستان بسیار تأثیرگذار بوده است. امروزه نیز تداوم حضور آمریکا و ناتو در مجاورت مرزهای پاکستان و حملات افسار گسیخته‌ی آنها به مناطق قبایلی پاکستان بر شدت فعالیت‌های طالبان پاکستانی افزوده است و سبب شد که درگیری‌ها متوجه درون مرزهای پاکستان شود. این امر باعث شد تا طالبان پاکستانی جنگ با دولت مرکزی پاکستان را در پیش گیرند، دولتی که عنوان متحد نظامی غیر ناتوی آمریکا را یدک می‌کشد و به نیابت از آمریکا با طالبان می‌جنگد. (خوش‌طینت، ۱۳۸۸: ۸۳) از سوی دیگر، در تفکر دیوبندی-طالبانی مبتنی بر تفکرات قبیله‌ای، جهان بعد از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و تحولات پس از آن به دو بخش دارال‌حرب و دارالاسلام تقسیم می‌شود که در خارج از دارالاسلام، جهاد به صورت امری واجب در می‌آید و باید در درون دارالاسلام «جبهه‌ی متحد نظامی» شکل داد. پیروان دیوبندیسم جهاد را وظیفه‌ی شرعی و اعتقادی خود می‌دانند. تصمیم دولت پاکستان در حذف مرز بین تروریسم و جهاد، سبب شکل‌گیری این جبهه‌ی واحد با محوریت طالبان پاکستانی گردید. این موضع و تغییر نگرش دولتمردان پاکستان در داخل پاکستان اختلاف برانگیز شد و حتی تغییر راهبرد علمای مذهبی را نیز موجب گردیده است، به‌ویژه آن که در ایدئولوژی مکتب دیوبندی تکلیف حکومت‌هایی که در کشورهای اسلامی با دارال‌حرب همکاری می‌کنند، روشن است و حکم شرعی مشابهی دارند. بر این مبنا حاکمان کشورهای اسلامی که متحد کفار هستند نیز هدف قرار می‌گیرند. (ملازهی، ۱۳۸۸: ۱۲۸) آنچه امروزه در مناطق قبایلی پاکستان در جریان است، خلافت طالبانی-القاعده‌ای است که مدعی است همه‌ی کشورهای اسلامی باید از این الگوی قدرت پیروی نموده و بر اساس الگوی صدر اسلام جزو امارت‌های وابسته به خلافت آنها درآیند و در یک جبهه‌ی واحد ائتلاف نمایند. بر این اساس، خلافت اسلامی طالبانی با کفر جهانی به سرکردگی آمریکا درگیر نبرد و جهاد تا رفع فتنه‌ی کفر از جهان باقی خواهد ماند. با توجه به سازمان‌یافتگی،

انسجام و اتحاد میان پیروان دیوبندی به نظر می‌رسد که دیوبندیسم با توجه به گزاره‌ها و اعتقادات آن نقش ویژه‌ای در گسترش و تحقق اسلام رادیکال و تندرو در پاکستان ایفا کرده است. این امر دقیقاً زمانی عینیت یافت که جهادگرایی و تعصب مذهبی دیوبندیسم با سنن و رسوم قبیله‌ای و قومی پشتون‌ها در مناطق قبایلی پاکستان پیوند خورد. ترویج جهاد طبق الگوی سه ضلعی مرکب از «دیوبندیسم، پشتونیسیم و سلفیت» که امروزه توسط طالبان محلی پاکستان و هسته‌های القاعده در این کشور به کار گرفته شده است، اگرچه میراث دوران جهاد با شوروی می‌باشد، اما اقدامات آمریکا و پاکستان و سایر متحدان آنها بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در قالب راهبرد مبارزه با تروریسم در جنگ افغانستان سبب شد تا این جریان ریشه دوانیده و استحکام یابد و هم‌چنان منشأ رادیکالیسم و تندروی باشد. (خوش‌طینت، ۱۳۸۸: ۸۷) در همین ائتلاف‌ها و اتحادهای جدیدی به صورت محلی در مناطق قبایلی و ایالت سرحد شکل گرفت. «ستترال آسیا آنلاین»^۱ به نقل از منابع طالبان پاکستانی اعلام کرد که «پنج گروه جنگ طلب به جنبش طالبان پاکستان پیوسته‌اند و اکنون زیر چتر جنبش طالبان پاکستان به کار خود ادامه می‌دهند.» سخنگوی طالبان نیز با تأیید این موضوع اعلام کرد که لشکر جهنگوی، سپاه صحابه، جیش محمد، حرکت المجاهدین و حرکت الانصار به «جنبش طالبان پاکستان» پیوسته‌اند و جبهه‌ی متحد نظامی تشکیل داده‌اند. «اعظم طریق» سخنگوی جنبش طالبان پاکستان با تلفن ماهواره‌ای از مکانی مخفی در وانا در جنوب وزیرستان به «ستترال آسیا آنلاین» گفت:

"ما کسی را مجبور نکرده‌ایم که به جنبش طالبان پاکستان بپیوندد. رهبران و فعالان سازمان‌های مذهبی ممنوعه به انتخاب خود زیر چتر جنبش طالبان پاکستان با یکدیگر متحد شده‌اند. مأموریت، اهداف و دشمنان آنها مشابه است و به همین دلیل سایر سازمان‌ها به جنبش طالبان پاکستان پیوسته‌اند. اگر سازمان‌ها و افراد جهادی پاکستان که به خاطر اهداف اسلام و شریعت

می‌جنگند، دارای اهداف مشابه با جنبش طالبان پاکستان باشند، می‌توانند به قسمتی از جنبش

طالبان پاکستان تبدیل شوند. (محمود، ۲۰۱۱)

تجربه‌ی تحولات سیاسی جنوب آسیا نشان داده است که هر اندازه حضور نیروهای خارجی و تمامیت‌خواهی امنیتی آنها در این منطقه افزایش یافته است، گروه‌های اسلام‌گرا احساس خطر بیش‌تری نموده و سرسختی و همگرایی آنها جهت مقاومت نیز بیش‌تر شده است. این گروه‌ها دریافته‌اند که آمریکا به‌دنبال بهره‌گیری از قدرت هژمونیک خود در درون پاکستان می‌باشد و به‌رغم مخالفت تمامی شخصیت‌های سیاسی - مذهبی نسبت به حملات آمریکا به مناطق قبایلی و ایالت سرحد پاکستان هم‌چنان با استفاده از برتری نظامی - اطلاعاتی خود اقدام به تعقیب و سرکوب رهبران و کادر فعال طالبان در این مناطق خواهد نمود. طالبان پاکستانی با اتکا به آموزه‌های دینی و نبرد مقدسی با عنوان «جهاد» خود را در جنگی تمام‌عیار در مقابل جبهه‌ی متخاصم سلطه‌جوی آمریکا می‌بینند. (خوش‌طینت، ۱۳۸۸: ۸۹) در این میان، همکاری پاکستان با آمریکا در مبارزه علیه تروریسم و تعریف فراخ و موسّع آمریکا از تروریسم در پاکستان که تمامی حرکت‌های تندروانه‌ی این کشور را مشتمل شده است، سبب احساس و درک خطر آمریکا برای تمامی گروه‌های افراطی در پاکستان و حتی منطقه شده که این موضوع انسجام اتحاد و ائتلاف میان گروه‌های رادیکال به‌ویژه در صحنه‌ی پاکستان را در پی داشته است. بنابراین، به تدریج پاکستان به‌عنوان همکار و متحد ضدتروریسم آمریکا به صحنه‌ی عملیات و میدان نبرد آمریکا با تروریسم تبدیل شده است که نتیجه‌ی چنین راهبردی، تشدید رادیکالیسم ضد هژمونیک از ناحیه‌ی طالبان پاکستانی علیه آمریکا می‌باشد که از حمایت سایر گروه‌های جهادی از جمله القاعده برخوردار می‌باشد. (ملازهی، ۱۳۸۶: ۸۳-۸۲) واقعیت این است که رابطه‌ی آمریکا و پاکستان، جاده‌ای یک طرفه نیست که فقط بر اساس برداشت‌ها، نگرش‌ها و اقدامات آمریکا و دولت پاکستان شکل گیرد، بلکه به برداشت‌ها و کنش‌های افکار عمومی و دیگر بازیگران غیردولتی نیز مربوط می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت که اتحاد نظامی آمریکا و پاکستان در مبارزه علیه تروریسم، در میان گروه‌های جهادی در پاکستان حول محور هژمونی‌طلبی و سلطه‌جویی آمریکا تعریف می‌شود؛ یعنی آمریکا در آن

سوی این اتحاد نظامی در پی کسب موقعیت هژمونیک تمام‌عیار بر اساس منافع و نگرش‌های خود است؛ هر چند در این اتحاد مکمل هدف دولت پاکستان عمدتاً در راستای افزایش توان سیاسی، نظامی و اقتصادی این کشور تعریف می‌شود. البته طالبان این اتحاد را اتحادی تحقیرآمیز و خفت‌بار می‌داند و معتقدند که دولتمردان پاکستان در این میان صرفاً دنباله‌رو و حلقه به گوش آمریکا می‌باشند و در جهت کمک به روند هژمونی‌طلبی آمریکا گام برداشته است. به هر حال، بر اساس نظریات موجود پیرامون شکل‌گیری اتحادها و ائتلاف‌های نظامی که گفته می‌شود تشکیل یک اتحاد و ائتلاف به تشکیل اتحاد و ائتلاف مقابل منجر می‌شود، می‌توان گفت که هر جا هژمونی هست، مقاومت نیز وجود دارد. در همین راستا، حمایت‌های همه‌جانبه‌ی پاکستان از آمریکا از سوی گروه‌های جهادگر با محوریت طالبان پاکستانی بدون پاسخ نمانده و با مقاومت و جهاد آنها مواجه شده که نتیجه‌ی آن گسترش و تشدید دامنه‌ی ناامنی‌های داخلی از ناحیه‌ی این گروه‌ها می‌باشد. «ایمن الظواهری» در این باره در مقام فتوا اعلام می‌کند: «جوانان مسلمان نباید منتظر اجازه گرفتن از کسی باشند، زیرا جهاد با آمریکایی‌ها، یهودیان و متحدان آن کشور (منافقان مرتد) واجب عینی است». اقدامات دولت پاکستان در نبرد با تروریسم باعث شده است که در پاکستان نوعی صف‌بندی ایدئولوژیک بین دولت و تفکر وفادار به دمکراسی لیبرال در مقابل تفکر جهادی دیوبندی-سلفی شکل بگیرد که نمایش خونبار مناطق قبایلی حاصل چنین تقابلی می‌باشد. طالبان با بهره‌گرفتن از وضعیت به وجود آمده به‌عنوان یک جریان رادیکال محلی-منطقه‌ای اصل جهاد و توجیه شرعی آن را از «مکتب دیوبندی» گرفته و پس از تزریق در قومیت‌گرایی پشتون، سلاح قدرتمندی با نام «طالبانیسم» پدید آورده است که در حال حاضر، یک تفکر بومی و ریشه‌دار در پاکستان محسوب می‌شود. القاعده نیز به‌عنوان یک جریان رادیکال منطقه‌ای-جهانی اصل جهاد و آموزه‌های جنگ مقدس را از مکتب «سلفی- وهابی» گرفته و با طالبانیسم پیوند خورده است، از این‌رو، طالبان و سایر گروه‌های همگرا به‌ویژه القاعده به راحتی با همدیگر تعامل برقرار نموده و جریان برون‌مرزی رادیکالیسم پاکستانی در قالب گروه‌های مسلح و جهادی لشکر طیبه، جیش محمد، القاعده، طالبان محلی، سپاه صحابه و... که به مبارزه و جهاد در

افغانستان و کشمیر می‌پرداختند، در پی حاکم شدن فضای گفتمانی مبارزه با تروریسم در حوزه‌ی پیرامونی پاکستان، تمام توان و نیروی خود را در داخل مرزهای پاکستان متمرکز کرده‌اند و رادیکالیسم برون‌مرزی و فرقه‌گرایی درون‌مرزی پاکستان به جهاد و نبرد مقدس علیه تمامی به اصطلاح دشمنان که در رأس آنها آمریکا و حاکمان غرب‌گرا هستند، متوسل شده و خاک پاکستان را میدان نبرد و عملیات قرار دهند. (جمالی، ۱۳۸۸: ۱۸۱) در شرایط کنونی، گروه‌های جهادی پاکستان از زمانی که با ورود کشورشان به ائتلاف جنگ علیه تروریسم به رهبری آمریکا مواجه شدند، به این نتیجه رسیدند که جهت دستیابی به یک نتیجه‌ی مطلوب، آنها نیز باید یک جبهه‌ی واحد تشکیل دهند؛ بنابراین، مطلوبیت نهایی کنش انفرادی را کنار نهاده و با ائتلاف و اتحاد بین همه‌ی گروه‌های جهادی با محوریت طالبان پاکستانی در تلاش‌اند تا در عرصه‌ی داخلی و بین‌المللی به اهداف خود نایل آیند.

نتیجه‌گیری

از آغاز نبرد علیه تروریسم، دولت پاکستان همواره نقش برجسته‌ای را در زمینه‌های نظامی، امنیتی و لجستیکی برای آمریکا در نبرد با تروریسم ایفا نموده و در عوض ایالات متحده نیز سیل کمک‌های نظامی و اقتصادی را به متحد راهبردی خود سرازیر کرده است. البته آمریکا همواره دولت و ارتش پاکستان را به علت عدم جدیت در برخورد با تروریسم مورد انتقاد قرار داده است و این اتهام را در عملیات کشتن بن‌لادن نیز دوباره تکرار کرد، اما این موضوع را نباید دور از ذهن داشت که اسلام‌آباد و واشنگتن علی‌رغم این روابط پر فراز و نشیب، از سال ۲۰۰۱ تاکنون روابط مستحکمی در زمینه‌ی نبرد با القاعده و طالبان داشته و آشکار و پنهان آن را ادامه می‌دهند. این در حالی است که همکاری مؤثر دولت پاکستان در جنگ با تروریسم هزینه‌های سنگینی را متوجه این کشور نموده و عملاً جدایی بین دولت و اسلام‌گراها را در پی داشته و زمینه‌ی شکل‌گیری کانون‌های مقاومت با محوریت طالبان در پاکستان را فراهم نمود و باعث تقویت گروه‌های طالبانی، افزایش ناامنی‌ها، بمب‌گذاری‌ها و حملات انتحاری در افغانستان و پاکستان شد و نه تنها ایده‌ی جدا نمودن پشتون‌ها از طالبان عملی نشد، بلکه بر حمایت و پشتیبانی آنها از

جبهه‌ی متحد نظامی طالبان افزود و آنها خود را در نبردی تمام‌عیار و عمیقاً هویتی در تقابل با تمایلات هژمونیک آمریکا و متحدان نظامی آن می‌پندارند.

منابع

فارسی

- ۱- اندیشمند، محمد اکرام (۲۰۰۸)، «آمریکا در افغانستان»، کابل: انتشارات میوند
- ۲- بایر، اکبر (۱۳۹۰)، «میلغان جنگ»، ۷ اردیبهشت ماه، دسترسی در: www.hayat.ir
- ۳- بخشی، علی آقا و افشاری‌راد، مینو (۱۳۷۴)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران
- ۴- جمالی، جواد (۱۳۸۸)، «راهبرد اوپاما در پاکستان: میانه‌ی تغییر و تداوم»، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، س ۱۰، ش ۳۸، مؤسسه‌ی مطالعات اندیشه‌سازان نور
- ۵- خوش‌طینت، محمدعلی (۱۳۸۸)، «ابعاد رادیکالیسم مذهبی در پاکستان»، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، ویژه‌نامه‌ی تحولات پاکستان، مؤسسه‌ی مطالعات اندیشه‌سازان نور
- ۶- خلیل‌زاد، زلمای و یان، لسر (۱۳۷۹): استراتژی برای قرن ۲۱، ترجمه‌ی مرکز بررسی‌های بیروت، تهران: نشر آمن
- ۷- دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۷۶)، «نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل»، ترجمه‌ی علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس، مرکز چاپ و انتشارات
- ۸- دهشیار، حسین (۱۳۸۶)، «سیاست خارجی و راهبرد کلان آمریکا»، تهران: نشر قومس، مرکز چاپ و انتشارات
- ۹- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، لغت‌نامه‌ی دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ج ۴
- ۱۰- رشید، احمد (۱۳۸۵)، تاریخ سپاه صحابه، هفته‌نامه‌ی همبستگی، ش ۶
- ۱۱- رمضان، عبدالله (۱۳۸۸)، نگاهی به افزایش فعالیت طالبان پاکستانی: www.payamemojahed.com
- ۱۲- سلام‌خان (۲۰۱۰)، شبکه‌ی جلال‌الدین حقانی قدرتمندتر از دیگران، ۱۸ دی ماه، دسترسی در: <http://www.dawatfreemedia.org/index.php>
- ۱۳- سلطان‌زاده، احمد (۱۳۸۸)، مناطق قبایلی پاکستان، ۲۱ بهمن www.afghanistan.usaid.gov
- ۱۴- شفیع، نوذر (۱۳۸۴)، «جایگاه پاکستان در رشد اسلام‌گرایی»، همشهری دیپلماتیک، ش ۶۱
- ۱۵- شعیب، حسن و همکاران (۱۳۸۸)، پاکستان و راهبرد مبارزه با طالبان، بانک مقالات جهان اسلام، ۳۱ مرداد ماه: <http://islamworld2020.persianblog.ir>
- ۱۶- شوارتز، مایکل (۱۳۸۹)، دخالت‌های نظامی آمریکا علت قرار گرفتن پاکستان در آستانه‌ی بحران انسانی، ترجمه‌ی شعبانعلی قانع اردکانی، ۲۸ شهریور ماه، دسترسی در: <http://ardakan34.parsiblog.com>

- ۱۷- طارم‌سری، مسعود (۱۳۶۸)، سمت‌گیری‌های سیاست خارجی و نقش‌های ملی، مجله‌ی سیاست خارجی، س ۳، ش ۱، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه
- ۱۸- عزیز، احمد (۱۳۷۶)، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه‌ی نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی تهران: انتشارات کیهان
- ۱۹- عارفی، محمداکرم (۱۳۷۹)، شیعیان پاکستان، فصلنامه‌ی علوم سیاسی، ش ۴
- ۲۰- فرزین‌نیا، زیبا (۱۳۸۳)، «سیاست خارجی پاکستان: تغییر و تحول»، تهران: وزارت امور خارجه
- ۲۱- فراهانی، احمد (۱۳۸۸)، «طالبان و مبارزه با تروریسم در پاکستان»، قابل دسترس در: www.hnanews.af
- ۲۲- فراهانی، احمد (۱۳۹۰/۱/۲۶)، گروه‌های شبه‌نظامی و بسترهای رشد تروریسم در پاکستان، خبرگزاری جمهوری اسلامی
- ۲۳- فلاح‌زاده، محمدهادی (۱۳۸۵)، «آشنایی با کشورهای اسلامی (۵) پاکستان»، تهران: انتشارات مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر
- ۲۴- کابلی، کمال (۱۳۸۸)، جنبش دیوبندی، باشگاه اندیشه
- ۲۵- محمدشریفی، علیرضا (۱۳۸۸)، نقش پاکستان در پرورش قومی و مذهبی طالبان، ماهنامه‌ی اطلاعات سیاسی-اقتصادی ش ۲۵۹-۲۶۰
- ۲۶- مختاری، علی (۱۳۸۷)، جایگاه نبرد با تروریسم در سیاست خارجی ایالات متحده‌ی آمریکا (۲۰۰۷-۲۰۰۰)، فصلنامه‌ی راهبرد، س ۱۶، ش ۴۸
- ۲۷- مورگنتا، هانس‌جواکیم (۱۳۷۴)، «سیاست میان ملت‌ها»، ترجمه‌ی حمیرا مشیرزاده، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران: وزارت امور خارجه
- ۲۸- ملازهی، پیرمحمد (۱۳۸۶)، چالش سیاسی و ایدئولوژیک در پاکستان، فصلنامه‌ی همشهری دیپلماتیک، ش ۲۲
- ۲۹- ملازهی، پیرمحمد (۱۳۸۸)، اسلام سیاسی در پاکستان، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی جهان اسلام، ویژه‌نامه‌ی تحولات پاکستان، مؤسسه‌ی مطالعات اندیشه‌سازان نور
- ۳۰- موسوی، سیدرسول (۱۳۸۶)، «جهان ناامن»، فصلنامه‌ی همشهری دیپلماتیک، س ۲، ش ۲۳
- ۳۱- مرکز ملی ضدتروریسم آمریکا (۲۰۰۷)، «گزارش تروریسم»، ۳۰ آوریل
- ۳۲- محمود، جواد (۲۰۱۱)، «ادغام سایر گروه‌های جنگ‌طلب در جنبش طالبان پاکستان» قابل دسترس در: <http://centralasiaonline.com>
- ۳۳- ویسی، مراد (۱۳۸۹)، «تحولات پاکستان و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، نشست تخصصی، دانشگاه جامع امام حسین^(ع)، دانشکده و پژوهشکده پیامبر اعظم^(ص)
- ۳۴- هالستی، کی‌جی (۱۳۷۳)، «مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل»، ترجمه‌ی بهرام مستقیم‌ی و مسعود طارم‌سری، تهران: وزارت امور خارجه

منابع انگلیسی

- 35- retrieved from. January. Hassan(2009): A Profile of Tehrik-i-TalibanPakistan.1- Abbas
- 36- <http://www.youtube.com>

- 37- Bhattani, Alamgir (2008):Taliban Give Two Days for SwatPullout, Dawn, January
- 38- at: www.cbsnews.com pakistan React to Stone Age Claim:Bokhari, Farhan(2006)
- 39- Kapila -Afghanistan: United States "Af-Pak" Policy Blueprint-Strategically Analyzed, South Asia, Analysis Group, pape- No. 3129
- 40- - Mir, Amir(2008): The Most Wanted Pakistani Talib- Pakistan Post- December 10
- 41- Huckabee , Michael(2008) ,Americans priorities in the war on terror Islamists Iran and Pakistsn
- ۴۲- ج- خبرگزاری‌ها، روزنامه‌ها و سایت‌ها
- ۴۳- آرشیو شاخص پاکستان در مؤسسه‌ی بروکینگز (۲۸ دسامبر ۲۰۱۰): www.brookings.edu/pakistan/2010
- ۴۴- آژانس خبری باختر (۳۰ می/۲۰۱۰): <http://bakhtarnews.com.af/da/index.php?news=22401>
- ۴۵- باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۳۹۰/۴/۱
- ۴۶- خبرگزاری فرانسه، ۱۷ اکتبر ۲۰۰۸
- ۴۷- خبرگزاری فارس (۱۳۸۹)، «متن کامل راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۰ آمریکا»، قابل دسترس در: <http://www.fars news.com./news.9/3>
- ۴۸- خبرگزاری فارس، ۹۰/۴/۱۶
- ۴۹- خبرگزاری آزاد بین‌المللی، ۱۲ ژوئن ۲۰۱۱: [http:// www.azadnegar.com](http://www.azadnegar.com)
- ۵۰- خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۳۸۷/۱۱/۲۷
- ۵۱- روزنامه‌ی جام جم، ۸۹/ ۶/۲۴
- ۵۲- روزنامه‌ی نیوزویک، ۲۴ آگوست ۲۰۰۹
- ۵۳- روزنامه‌ی واشنگتن پست، ۲۰ اکتبر ۲۰۰۸
- ۵۴- سایت بی بی سی فارسی (۲۳ جولای ۲۰۰۸): <http://www.bbc.persian.com>
- ۵۵- سایت بی بی سی فارسی، مصاحبه پرویز مشرف، ۶ دسامبر ۲۰۱۱
- ۵۶- سایت تحلیلی جاودان (۱۳۸۸/۵/۲۵): <http://www.jawedan.com>
- ۵۷- نشریه‌ی راه نجات افغانستان (۱۹ مرداد ۱۳۸۸): <http://www.rahenejatdaily.com>
- ۵۸- شبکه‌ی خبری العربیه، ۸ آوریل ۲۰۰۸
- ۵۹- واحد مرکزی خبر، ۱۳۸۸/۸/۵
- 60- fa/news/32/1750/www.irdiplomacy.ir
- 61- www.roozna.com/15/6/2009/
- 62- <http://www.aftabir.com/articles>